

مبارزه طبقاتی

برای "ساختن تاریخ" انسان باید در موقعیتی باشد که بتواند زندگی کند. لیکن زندگی بیش از هر چیز درگیر خوردن و نوشیدن، مسکن، پوشاک و چیزهای متعدد دیگر است... (مارکس - اینولوژی آلمانی)

در این شماره میخوانید:

- به اختصار بجای سرمقاله ... صفحه ۲
- در گرامیداشت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ " ۳ "
- مصاحبه با فعال سوسیالیست رفیق پریسا نصرآبادی " ۶ "
- مصاحبه با فعال کارگری و سوسیالیست رفیق صدیق اسماعیلی ... " ۱۱ "
- بیانیه تشکلهای مستقل کارگری در مورد حداقل دستمزدها در سال ۱۳۸۹ " ۱۴ "
- نگاهی به مبارزه طبقاتی در فرانسه ، از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری " ۱۷ "
- بررسی و سوالات انتقادی از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری " ۱۹ "
- در باره کار مولد و غیر مولد ، ترجمه ای از مارکس " ۲۱ "

نشریه مبارزه طبقاتی تلاش دارد تا با نگرش انتقادی به مسائل مربوط به جنبش سوسیالیستی کارگری و تحلیل وضع موجود بپردازد. زیرا که بررسیهای منتقدانه یکی از نیازمندیهای جنبش ما و سوسیالیسم در ایران است. در همین زمینه ضروری است تا کارگر سوسیالیست سوالات مربوط به عدم اتحاد وسیع و سازمانیابی سراسری را بطور جدی مطرح نماید؟ در مطلب « بررسی و سوالات انتقادی از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری » سوالات جدی را در مقابل رفقای کمیته هماهنگی قرار داده ام و امیدوارم که رفقا فعالانه به این سوالات بپردازند. آیا وجود خفقان و سرکوب تمام آن استدلالی است که در رابطه با عدم تشکیل تشکلهای کارگری بکار می رود. من این استدلال را نه تنها رد نمیکنم و می پذیرم که فضای سرکوب و خفقان یکی از علل مهم پراکندگی صفوف طبقه کارگر است، اما در همان زمان فکر میکنم که همین استدلال میتواند ضعفها و کمبودهای که جنبش کمونیستی و کارگری در این مقطع دارد را بپوشاند.

در حالیکه جمهوری اسلامی و سرمایه داران ایران را به جهنمی برای کارگران و زحمتکشان تبدیل کرده اند، نیروی اصلی و رادیکال اجتماعی فاقد تشکل سراسری و طبقاتی اش است. کمونیستها و فعالین کارگری نقشه و برنامه شان در تقابل با این اوضاع فلاکتبار چیست؟ آیا همه در انتظار آنروزی خواهند بود تا کارگران در یک پروسه طولانی دیگر تشکل های مثل سندیکای شرکت واحد و سندیکای هفت تپه تشکیل دهند و انزمان کمونیستها از آن دفاع کنند؟

نشریه مبارزه طبقاتی به همکاری شما رفقای سوسیالیست و کارگر احتیاج دارد تا بتوانیم مسائل را هر چه بیشتر تعمیق بخشیم. آدرس تماس: mobarezetabaghati@gmail.com
bnaseri@hotmail.com

زنده باد اتحاد کارگران حول شعار تاکتیکی علیه فقر: نان، مسکن، آزادی

به اختصار

دومین شماره نشریه مبارزه طبقاتی را پیش‌اروی دارید. بدنبال پخش اولین شماره، رفقای از آن استقبال کردند و رفقای هم ملاحظات خود را طرح نمودند. رفقای انتقاد کرده بودند که چرا در توضیح اولین شماره نوشته بودم که اگر این نشریه با مناقع طبقه کارگر و حزب کمونیست ایران ضرر برساند، انتشار آنرا قطع میکنم. چرا دست و بال خود را از همان اوایل بسته ام. و اینکه منافع حزب و طبقه الزاماً یکی نیستند. سوال من این است که نفع حزب کمونیست ایران در چیست؟ پاسخ من در این دوره و بنا به مسائل و معضلاتی که سوسیالیسم در ایران با آن روبرو است، اینست که داشتن نگرش انتقادی به سیاستهای حزب کمونیست ایران و پلمیک بر سر سیاستها و حتی استراتژی حزبی، تناسب و یا عدم تناسب شعارهای استراتژیک حزب با سوسیالیسم، به نفع حزب کمونیست ایران تمام میشود. نگرش و جهان بینی که خود را متعلق به آن میدانم بر حاکمیت طبقه و اکثریت جامعه تأکید دارد و نه حکومت حزبی به نیابت طبقه. حزب کمونیست ایران یکی از احزاب مطرح در میان فعالین کارگری و جنبش کمونیستی ایران است. خوب، افراد حق دارند که بپرسند که تأثیر حزب در رابطه با اتحاد و سازمانیابی طبقه کارگر ایران و در متن مبارزه طبقاتی موجود در ایران تا چه اندازه بوده است؟ چرا بعد از قریب به ۳۰ سال تکرار فرمولهای عام مبنی بر خوب بودن اتحاد و تشکل کارگران، شاهد برداشتن گامها و نقشه کشی ها و ارائه پیشنهادات جهت بالا بردن سطح مبارزاتی طبقاتی کارگران نیستیم. نقد درجا زدن و کلی گوییهای بی ثمر را به نفع حزب ارزیابی میکنم. من وجود حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی را استدلال کامل برای عدم سازمانیابی کارگران ایران ارزیابی نمیکنم. وجود حکومت اسلامی سرکوبگر و مستبد طبعاً یکی از علل اصلی عدم اتحاد و سازمانیابی کارگران ارزیابی میشود، ولی تمام استدلال نیست. از سوی دیگر حزب ما و جنبش ما هم بنوبه خود از ضعف و کمبودهای خاص خود برخوردار بوده که موفق نشده پاسخهای درخور به معضلات تاریخی را ارائه دهد.

جنبش کمونیستی و کارگری ایران برای اینکه بتواند از زمانه خود عقب نماند و تأثیر مثبت بر روندها و پروسه ها برای تغییر بگذارد، باید خیلی ازاد منش، اهل پلمیک و مبحث باشد. در شماره اول بحثی در باره « سوسیالیسم در یک کشور و وظایف انترناسیونالیستی حزب کمونیست ایران» به چاپ رسانده بودم. آن جهنگریها و مواردی که به عنوان کار اصلی انترناسیونالیستی برشمرده بودم، بطور عام جزو سیاستهای حزب کمونیست نیستند. حال طرح آنها از یکسو نقد درک موجود از انترناسیونالیسم است و از سوی دیگر ارائه نگرش و موارد مشخص که مستقیماً وظایف ما را بازتعریف مینمایند، چرا به نفع حزب کمونیستی که خواستار حاکمیت طبقه است و نه حزب، نیست. یا بحث غیر مارکسیستی ازادی و برابری. مسئله اینست که جنبش ما باید ظرفیتهای بزرگی از خود نشان دهد تا بتواند مهر خود را در روندها و پروسه های تغییر اجتماعی بگذارد. اگر این مهم های که مورد تأکید قرار میگیرند به مرحله اجراء درنیایند و تغییراتی در تفکرات سنتی بوجود نیاید، خطر رکود و انجماد نه فقط حزب ما، بلکه کل جنبش را تهدید میکند. به همین دلیل همواره باید در حال کنکاش، جستجو و طرح سوال بود و با نگرش انتقادی به تحلیل پرداخت. این آن نکته ای که سوسیالیسم در ایران بویژه در این مقطع به آن نیاز دارد تا بتواند نیروی عظیم کارگران و زحمتکشان را برای دخالت در تعیین سرنوشت خویش به حرکت وادارد.

بهرروز ناصری

۳ نوامبر ۲۰۱۰

همه گرایشهای اجتماعی دارای کدهای هستند که با آن شناخته میشوند که حتی با توسل به آن کدها درصد بسیج اجتماعی بر خواهند آمد. اگر بحث کدهای مختلف را در چهارچوب « فرهنگها » بدانیم. مثلاً و بطور عام، کدهای فرهنگی ناسیونالیستها اکثراً در زبان و خاک و نژاد متبلور میشوند، کدهای لیبرالیستها را در فرد گرایی و بازار ازاد و تقدس مالکیت خصوصی بدانیم، با توجه به تنوع مدعیون کمونیسم، به نظر شما کمونیستها و فعالین کارگری سوسیالیست کدام کد فرهنگی را که از ظرفیت متحد و متشکل کردن کارگران برخوردار باشند، را برای خود انتخاب میکنند؟

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم در ایران

در گرامیداشت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

این مقاله اولین بار دو سال پیش

در تاریخ ۲۲ اکتبر ۲۰۰۸ نوشته شده است. (بهروز ن)

در شرایط امروز که زندگی، کار و معیشت کارگران نه فقط در ایران بلکه در سطح جهان مورد تعرض سرمایه داران و دولتهای سرمایه داری قرار گرفته است، یاد و گرامیداشت انقلاب اکتبر، انقلابی که ۹۱ سال پیش در روسیه روی داد، تاکید مجدد و یادآور افق و دورنمایی است که بشر امروز بطور عام و انسان کارگر بطور اخص به آن نیاز دارد. سوسیالیسم و افق سوسیالیستی آن سترانژی و دورنمایی است که انسان را از تمام مصیبتهای کنونی سرمایه و سرمایه داری می رهاوند و انسان چند قدم اساسی به رهائی واقعی، به زندگی به معنای واقعی انسانی و به دنیای که دیگر استثمار نه فقط انسان از انسان، حتی استثمار انسان از حیوانات و طبیعت هم به مقولات بیگانه ای تبدیل میشوند، نزدیک میشود.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هر چند در ادامه خودش نتوانست به اهداف خود برسد و سالها بعد به شکست انجامید اما همان سالهای حاکمیت سیاسی طبقه کارگر و بلشویکها حاوی چنان تجارب ارزشمندی است که امروز نیز جنبش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی بطور عام و در سطح سراسری به بازخوانی و کنکاش در مورد آن احتیاج دارند. انقلاب اکتبر آن انقلابی است که به طبقه کارگر و انسان ستمدیده تحت نظام سرمایه داری افق سوسیالیستی و دورنمای روشن برای جامعه بشری نشان میدهد. در یک مقایسه ساده بین ایران و روسیه از دو شرایط مختلف امروز ایران و نود سال پیش روسیه در می یابیم که شرایط اقتصادی و اجتماعی امروز ایران به نسبت یک قرن گذشته روسیه بمراتب تکامل یافته تر و پیشرفته تر است. در زمان انقلاب اکتبر حدود ۸۰ درصد از اهالی روسیه را دهقانان و روستائیان تشکیل میدادند، حال اینکه براساس آمار روسمی دولتی ایران در سال ۱۳۸۵ جمعیت ایران بالغ بر ۷۰ میلیون است که از این تعداد ۶۸،۵ درصد آن در ۱۰۱۵ نقطه شهری و ۳۱،۵ درصد از اهالی در مناطق روستائی ساکن هستند. معانی این مقایسه این است که بر تفاوتی اجتماعی دو زمان مختلف بین دو کشور اشاره شود و بر این نکته تاکید گردد که اگر وقوع انقلاب اکتبر در یک قرن گذشته در روسیه امکان پذیر بود، شرایط و زمینه های چنین انقلابی در ایران بمراتب فراهم تر است. جمعیت شهری ایران بمراتب بزرگتر از اهالی روستائیان و حتی تعدادی هم که جزو طبقه کارگر ایران محسوب میشوند بمراتب بزرگتر هستند. اگر در این رابطه تمام مزد بگیران را بحساب آوریم طبقه کارگر ایران اکثریت قاطع جامعه ایران را تشکیل میدهد.

اینجا لحظاتی از پروسه انقلاب از فوریه تا اکتبر به این دلیل برجسته میشوند که در پرتو آن بتوان به نتایجی دست یافت. تروتسکی در کتاب تاریخ انقلاب روسیه می نویسد که « روز بیست و پنجم فوریه، زیر پرچم " روز زن"، قیام کارگران پتروگراد، که از دیر باز موعدهای سر رسیده و از دیر باز رو خورده شده بود، آغاز گردید. نخستین گام قیام اعتصاب بود. ظرف سه روز، اعتصاب وسعت گرفت و عملاً جنبه عمومی یافت... ». قیامی که منجر به واژگونی تزاریسیم در روسیه شد، با اعتصاب زنان آغاز شد. هیچکس از سرنوشتی که آن اعتصاب انتظارش را میکشید مطلع یا حداقل مطمئن نبود. احزاب سیاسی و از جمله حزب بلشویک روز اعلام اعتصاب زنان کارگر که در بیست و سوم فوریه بود را زمان مناسبی تشخیص نداده بودند. اما در روز دوم اعتصاب با اکراه مجبور میشوند که از اعتصاب زنان کارگر حمایت کنند. اعتصاب رفته رفته وسعت پیدا میکند و سایر مراکز کارگری در پتروگراد را هم در بر میگیرد. تظاهراتهای بزرگ در شهر راه می افتد. تظاهر کنندگان شعارهای « علیه جنگ» و « علیه استبداد» و « برای نان» حمل میکنند. " سلطنت فرمان میدهد: « دشمن را به گلوله ببندید» کارگران فریاد میزنند « برادران و خواهران خود را نکشید» و به این اکتفا نمیکنند و می گویند « به ما ببینید» " ... " مردم متقاعد شده اند که انقلاب آغاز شده است، که پیروزی با توده هاست، که مقامات حکومت از سرکوب جنبش عاجزند، زیرا ارتش در کنار جنبش قرار گرفته است... " (به نقل از تاریخ انقلاب روسیه، اثر تروتسکی)

تظاهراتهای بزرگ در شهر راه می افتد. تظاهر کنندگان شعارهای « علیه جنگ» و « علیه استبداد» و « برای نان» حمل میکنند. (مراجعه به آخرین پاراگراف همین صفحه). بلشویکها از کمونیستهای امروز با بصیرت تر بودند. آنها (در مقایسه با کمونیستهای امروز) میدانستند که در آن اوضاع، کدام شعار تاکتیکی ی که از قدرت بسیج وسیع توده ای برخوردار باشد را انتخاب و یا از آن حمایت کنند.

نتیجه: احزاب سیاسی وقت و حزب بلشویک از همان اوایل تصور نمی‌کردند که اعتصاب زنان کارگر به اعتصاب عمومی و به جنبش وسیع‌تر توده ای و سپس به قیام علیه تزاریسیم و سقوط آن منجر می‌گردد.

قیام پیروزمندانه فوریه علیه سلطنت تزاری بر متن شرایط مادی و زمینه بوجود آمده از بحران سرمایه داری در اوایل قرن بیستم رخ داد. بر زمینه «جنگ ویرانگر»، «استبداد» و «فقر» اعتراض و ناراضی‌های علیه وضع موجود و علیه رژیم خود کامه تا اعماق جامعه نفوذ می‌یابد. جنبش خودبخودی بصورت ساده ای در شعارهای چون «نان» و «صلح» تبلور می‌یابد. حزب بلشویک علیرغم اینکه در مقابل این وضعیت برنامه دارد اما هنوز شرایط را برای فراخوان اعتصاب کامل و رسیده نمی‌داند. علیرغم اینکه حزب بلشویک بدلیل واهمه از شکست جنبش اولیه فوریه نسبت به فراخوان اعتصاب کارگران زن مردد است، اما با آن مخالفت نمی‌کند و با اندازه ای برخورد پراگماتیستی در ابتداء، اعتصاب و جنبش توده های کارگر را همراهی می‌کند.

تزار از اریکه قدرت ساقط می‌شود و احزاب بورژوا برای تسلط بر اوضاع انقلابی، اعلام جمهوری دمکراتیک کرده و وعده های در زمینه تسمیل مجلس موسسان، آزادی و پایان جنگ و تقسیم اراضی ملاکان به دهقانان می‌دهند. انقلاب اکتبر هشت ماه بعد از انقلاب فوریه روی می‌دهد. در آن فاصله قدرت دفاکتوی در روسیه حاکم بوده است. از سوی دولت بورژوازی به ریاست کرنسکی و از سوی دیگر شوراهای کارگران و کمیته های کارخانه، اعمال قدرت می‌کرده اند. کشمکش طبقاتی بصورت حادی ادامه پیدا می‌کند. احزاب بورژوائی ناتوان از عملی کردن وعده های که داده بودند، بتدریج با کاهش نفوذ در شوراها مواجه می‌شوند و حزب بلشویک که در شوراها اقلیت بود توانست با تشخیص درست نیازها و مطالبات توده ها و همچنین اتخاذ سیاست درست در راستای منافع کارگران و دهقانان، به اکثریت در شوراها تبدیل شود: «همه قدرت به شوراها». جالب اینست که بلشویکها زمانی این شعار را برافراشتند که هنوز اقلیتی در شوراها بودند و آن موقعیت مستحکمی که بعدها بدست آوردند را تا آن موقع کسب نکرده بودند.

خواسته‌های «کنترل کارگری بر تولید و توزیع»، «صلح»، «نان» و «زمین برای آنانکه روی آن کار می‌کنند»، بیان ساده افق و ستراتژی نوینی بود که بشارت دهنده دنیای نو، زندگی نو و انسانی برای میلیونها انسان ستمدیده و جان به لب رسیده و واژگونی نظم کهن و خودکامه تزاری و ملاکان خون آشام بود. افتخار این بشارت نوین با طبقه کارگر آگاه و متشکل در شوراها و حزب بلشویک بود.

در بیست و پنج اکتبر دولت موقت کرنسکی سقوط می‌کند و انقلاب اکتبر بدون خونریزی و در نتیجه تصمیمات کمیته مرکزی حزب بلشویک و شورای کارگران پتروگراد پیروزمندانه اعلام می‌شود.

جان رید در کتاب مشهورش «ده روزی که دنیا را لرزاند» با مراجعه به کامنف و لوناچارسکی بعد از پایان جلسه شورای پتروگراد، به قطعنامه ای که در آن شورا تصویب شده اشاره می‌کند: «شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد انقلاب پیروزمند پرولتاریا و پادگان پتروگراد را تبریک می‌گوید. شورا به ویژه آن همبستگی، تشکل، انضباط و آن اتحاد کاملی را که توده ها در این قیام - که از لحاظ پیروزمندی بدون خونریزی استثنائی بوده است - از خود نشان دادند خاطر نشان می‌سازد. شورا ابزار اطمینان بی تزلزل می‌کند که دولت کارگری- دهقانی که انقلاب در هیئت حکومت شوروی تاسیس خواهد کرد، حمایت تمام توده های دهقانی تهی دست را برای پرولتاریای شهری تامین خواهد نمود، و این دولت با استواری به سوی سوسیالیسم پیش خواهد رفت که یگانه وسیله نجات کشور از فلاکتها و مصیبت‌های بی مانند جنگ میباشد...». دولت نوین کارگری- دهقانی، بی درنگ به تمام خلقهای رزمنده، صلح دمکراتیک و عادلانه پیشنهاد خواهد کرد. این دولت بی درنگ مالکیت ملاکان را بر زمین ملعی و زمین را به دهقانان واگذار خواهد کرد. او نظارت کارگری را بر تولید و توزیع فرآورده ها برقرار کرده و کنترل همه خلقی را بر بانکها، ضمن تبدیل تمام آنها به یک بانک واحد، مستقر خواهد ساخت." شورا معتقد است که پرولتاریای کشورهای اروپای غربی ما را یاری خواهند کرد تا امر سوسیالیسم را به پیروزی کامل و استوار برسانیم..."

ایران به انقلابی شبیه انقلاب اکتبر نیاز دارد

در همین رابطه طرح چند نکته ی مهم ضروریست:

۱- انقلاب اکتبر، انقلابی بدون خونریزی بود. برای به پیروزی رساندن انقلاب اکتبر نه تنها کارگران، بلکه سربازان هم شرکت داشتند. اگر مثلاً پادگان پتروگراد از شورای کارگران دفاع نمی‌کرد و همبستگی خود را با آن اعلام نمیداشت، آیا طبقه کارگر و بلشویکها به همان راحتی میتوانستند حکومت موقت را ساقط کنند؟

وقتی توده های کارگر در صدد اعتراض به وضع موجود خواهان ساقط کردن هیئت حاکمه بورژوازی گردند، طبیعی است که حکومت تا دندان مسلح بورژوازی در صدد سرکوب آن جنبش اعتراضی و یا حداقل خنثی کردن آن برآید و با قرار وعده های اصلاحاتی نیم بند، غائله برگا شده را فرو نشاند. تجربه انقلاب اکتبر یکی از آن فاکت‌های است که نشان میدهد برای اینکه کارگران در قیامشان پیروز شوند، باید تلاش آگاهانه بخرج دهند تا سایر توده های غیر کارگر اما از نظر طبقاتی وابسته به طبقه کارگر را در آن قیام یا جنبش اعتراضی همراه کنند تا درجه ی پیروزی را هر چه بیشتر ضمانت نمایند. فی المثل، هر چند دستگاه ارتش یکی از ابزار مسلح دولت حاکم است و در جهت حفظ منافع سرمایه داران و برای سرکوب اعتراض و مبارزات بکار میرود، ولی سربازانی که در همین دستگاه سرکوب مشغول انجام وظیفه هستند، را اکثر فرزندان همین توده های کارگر و زحمتکش تشکیل میدهند. مقاومت سربازان در مقابل دستورات سرکوبگرانه فرمانده هانشان و اعلام همبستگی آنان با کارگران، طبیعی است که درصد پیروزی کارگران در عمل مشخص را افزایش میدهد و به همان اندازه شدت سرکوب اعتراض با مشکل از درون دستگاه سرکوب مواجه میشود.

۲- مبتکر اصلی انقلاب اکتبر، حزب بلشویک بود، ولی آن انقلاب، انقلابی نه صرفاً حزبی، بلکه انقلابی اجتماعی کارگران که شورای پتروگراد در رأس آن قرار داشت. اگر شورای کارگران پتروگراد با تصمیم لنین و بلشویکها برای ادامه انقلاب و یا کسب قدرت سیاسی در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ مخالفت میکردند، چه بسا انقلاب اکتبر به پیروزی نمیرسید. « بلشویکها قدرت حاکمه را نه بوسیله سازش با طبقات حاکمه و یا سازش با رهبران سیاسی دیگر، نه از طریق آشتی با دستگاه دولتی سابق، قبضه کردند. آنها همچنین از راه اعمال قهر متشکل یک دارودسته کوچک به این هدف نرسیدند و اگر توده های وسیع اهالی روسیه آماده قیام نبودند، آنها دچار شکست میشدند...» .

۳- انقلاب اکتبر به معنای واقعی کبیر که افق و دورنمای وسیعی برای بشریت گشود و نشان داد که تغییرات اجتماعی در سطح بنیادین کاملاً امکان پذیر است، به شرط آنکه طبقه کارگر متشکل و آگاه باشد.

در فردای پیروزی حکومت شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان، دومین کنگره سراسری شوراهای اعلامیه حقوق خلقهای روسیه بقرار زیر صادر کرد:

« اولین کنگره شوراهای در ماه ژوئن امسال حق خلقهای روسیه را به تعیین آزادانه سرنوشت خویش اعلام داشت. دومین کنگره شوراهای در اکتبر امسال این حق استرداد نشدنی خلقهای روسیه را قاطع تر و مشخص تر تصریح کرد. شورای کمیسرهای خلق ها در اجراء اراده کنگره های مذکور تصمیم گرفت اساس های زیرین را پایه فعالیت خویش در باره مسئله ملیتهای روسیه قرار دهد:

۱- برابری و حق حاکمیت خلقهای روسیه

۲- حق خلقهای روسیه در تعیین آزادانه سرنوشت خویش تا حد جدایی و تشکیل دولت مستقل

۳- الغای تمام و هر گونه امتیاز و یا محدودیتهای مذهبی

۴- رشد آزادانه اقلیتهای ملی ساکن روسیه...»

بدنبال این قطعنامه است که فنلاند و اوکراین اعلام استقلال میکنند و در سیبری و قفقاز حکومتهای مستقل پیدا میشوند. حکومت کارگری شوروی برای نیل به صلح دمکراتیک و پایان دادن به جنگ در پیامی به خلقها و دولتهای در حال جنگ آنان را به صلح عادلانه و دمکراتیک و در شرایط برابر فرا میخواند....

از انقلاب اکتبر که بعدها در بسرانجام رسانیدن اهداف و ستراتیژی خود ناکام ماند ۹۱ سال میگذرد. در این تقریباً یک قرن تحولات زیادی بوقوع پیوسته است. بورژوازی تمام تلاش خود را بخرج داد تا این بزرگترین تحول قرن بیستم را با تحریف و مسخ ارائه دهد.

با نشریه مبارزه طبقاتی همکاری کنید !

امروز و تقریباً یک قرن بعد از انقلاب اکتبر، انسان بطور عام و طبقه کارگر بطور مشخص در یکی از نامطمئن ترین و مشقت بارترین دوران بسر میبرد. بورژوازی نه فقط در سطح کشوری، بلکه در سطح بین المللی با بحران و آینده بحرانی تر روبرو است. جنگ، بیکاری، فقر و سایر مصیبت‌های اجتماعی، مثل کابوسی دهشتناک زندگی انسانها را تحت الشعاع قرار داده است. راه برون رفت از این نظام استثمارگر و جنایتکار و رسیدت به دنیای که فقر و جنگ و بیکاری و بیزاری از زندگی به مقولات بیگانه تبدیل شده باشند، تنها در پرتو اتحاد، تشکل و آگاهی طبقه کارگر و سپس انقلاب اجتماعی کارگران و تکرار انقلاب اکتبر دیگر ممکن است. انقلاب اکتبر نشان داد که کسب قدرت سیاسی بوسیله توده های کارگر - از پایین - شرط لازم و ضروری بوجود آوردن تغییرات اقتصادی و ساختن آلترناتیو اجتماعی دیگری است.

گرامی باد سالگرد انقلاب اکتبر

مصاحبه نشریه مبارزه طبقاتی با رفیق پریسا نصرآبادی

مبارزه طبقاتی: - رفیق پریسا تحلیل کلی شما از اوضاع کنونی ایران چیست؟

- فکر می کنم بازگفتن این واقعیت که رژیم سرمایه داری اسلامی ایران گرفتار یک بحران جدی است و دارد با آن دست و پنجه نرم می کند، تکرار مکررات باشد! اما شاید تکرار این کلیشه از این جهت خالی از فایده نباشد که این مساله با همه روشنی، حتی هنوز برای بخش هایی از چپ ایران هم در یک تحلیل سطحی، صرفاً یک بحران سیاسی است و به جدال بین جناحین تقلیل داده می شود.

مشکل اساسی این است که بخش هایی از چپ همگام با اپوزسیون راست، بحران فعلی را بحرانی ساختاری ارزیابی نمی کنند. به این معنا که با ارجاع به استراتژی سیاسی ایشان، بحران گریبانگیر رژیم را ریشه دار در مناسبات و جدال طبقات اجتماعی نمی بینند و از این روست که پلاتفرم سیاسی ایشان هم صرفاً حول محور سرنگونی طلبی دور می زند و به نوعی ادامه تجربه تاریخی چپ رادیکال غیرکارگری در انقلاب ۵۷ در شرایط فعلی هستند؛ آن هم در شرایطی که دوران چپ غیرکارگری به سر آمده؛ در واقع چنین نیروهایی تنها برای "بستن شیرهای نفت" آن هم در سطح لفاظی و برای خالی نبودن عریضه به یاد طبقه کارگر می افتند، تا انقلاب سیاسی مورد نظرشان محقق شود، بی آن که به سوخت و ساز درونی نیروهای پیش برنده انقلاب و پروسه تحقق انقلاب اهمیتی بدهند و روشن است که در فردای انقلاب (اگر محقق شود) جایگاه طبقه کارگر کجا خواهد بود.

از این مساله که بگذریم، اکنون یک سال و اندی است که جنبشی سیاسی در متن جامعه ایران در جریان است که دوره ها و فازهای مبارزاتی مختلفی را از سرگذرانده است

درباره این جنبش آزادی خواهانه، و نیز سیر تحولات و تطورات مطالبات و خواست های این جنبش از فردای برگزاری شبه انتخابات خرداد ۸۸ تا به امروز، و نیز موضع و عملکرد مردم در قبال جریانات سیاسی مدعی رهبری جنبش مردمی، بسیار صحبت شده است که شاید نیازی به تکرار آن نباشد.

شاید تنها نکته ای که نقب زدن به آن لازم باشد، رفتارشناسی گرایشات مختلف چپ و راست اپوزسیون در قبال واقعی ترین و مادی ترین خواسته های مردمی باشد که از سی سال فقر و سرکوب و خفقان به تنگ آمده بودند و برای رهایی از این وضعیت فلاکتبار و غیرانسانی به خیابان ها آمده بودند.

جریانات راست - لیبرال رفرمیست ها و سوسیال دموکرات ها- پیگیر منافع به خطر افتاده رفرمیست های حکومتی، در کنار اصلاح طلبان مغبون شده در شبه انتخابات ریاست جمهوری، پشت سر مردم به راه افتادند، و ضمن این که در خوف و رجا به سر می بردند، چاره ای ندیدند که در کمال حیرت، از رادیکالیسم توده مردم به جان آمده، به عنوان ابزار فشاری بر حاکمیت، برای بازپس گیری سهم شان از سی سال حکومت جمهوری اسلامی، سوء استفاده نمایند، و همزمان در نگرانی عمیقی هم به سر می بردند که مبدا این توده بی شکل خشمگین، چنان ایشان را جا بگذارد که دیگر نه اثری از تاک بماند و نه تاک نشان! از این جهت بود که به ویژه بعد از وقایع ۶ دی ماه، علیه خشونت ورزی مردم معترض سخن سرایی کردند و به مردم تعرض کردند که باعث تحریک قوای سرکوبگر رژیم و پلیس شده اند! پس از آن هم که در ۲۲ بهمن و سالگرد انقلاب ۵۷ با تاکتیک اسب تروا عملاً پایان مبارزات وسیع خیابانی را کلید زدند و بذر ناامیدی نسبت به مبارزات خیابانی را در دل مردم کاشتند، و به جز مورد مشخص اول ماه مه که اساساً نه زمین بازی لیبرال رفرمیست ها بود و نه ابتکار عملش در دست آن ها، حتی در ۲۲ خرداد که سالگرد شروع این اعتراضات محسوب می شد و روز قدس هم، هیچ گونه تلاشی برای به خیابان کشاندن مردم نکردند.

اکنون شرایط و بستر از سرگیری اعتراضات مردم به کلی متفاوت است. صرف نظر از شرایط سیاسی ویژه ای که در سطح منطقه ای و بین المللی رژیم سیاسی ایران را عمیقاً درگیر کرده است، مساله حاد دیگری که زمینه بروز اعتراضات در عمیق ترین لایه های جامعه خواهد بود، شرایط وخیم اقتصادی و معیشتی مردم است که مردم را در منگنه و تنگنایی غیر قابل وصف قرار داده است. اجرای تاکتیک های اقتصادی از قبیل تعدیل ها و هدفمندسازی یارانه ها و کاهش تولیدات و... در پرتو تحریم های اقتصادی که کمر مردم و به ویژه طبقات فرودست، کارگران و زحمتکشان را خم کرده، زمینه مادی شکل دادن به نوع متفاوتی از مبارزه را فراهم کرده است. از این جهت این که حتی خود مردم نیز نسبت به مبارزات خیابانی اکنون کمی با دیده تردید نگاه کنند، شاید طبیعی و مقطعی در روند مبارزات مردم باشد که از یک سو ریشه در سرخوردگی دوباره از اصلاح طلبان نظام دارد و از سوی دیگر همراه با نوعی تعمق برای ساماندهی اشکال جدیدی از مبارزه باشد که حضور در خیابان را به هدف و وسیله هم زمان تقلیل ندهد. روحیه مردم اکنون تا حدی تداعی کننده اوضاع و احوال بعد از حوادث تیر ۷۸ است که اصلاح طلبان با ریاکاری و فریبکاری عمیق خود موجبات سرخوردگی مردم را فراهم کردند و جنبش سیاسی اصلاحات عملاً بدنه خود را از کف داد.

اکنون اصلاح طلبان نیز به خوبی این مساله را دریافته اند که با توجه به شرایط اقتصادی - معیشتی و خیمی که مردم با آن دست و پنجه نرم می کنند و روزانه گلوی مردم را می فشارد، زمین مبارزه و اعتراضات به کلی تغییر خواهد کرد و برای آنان و شعارهایشان جایی باقی نمی ماند؛ زیرا دیگر نمی توانند به راحتی بر این مطالبات واقعی و مادی مردم لگام بزنند و کنترلش کنند. به این معنا اصلاح طلبان رانده از حکومت دچار وضعیت ویژه ای شده اند که شبیه یک بن بست است، از یک سو بازگشتشان به قدرت به این سادگی ها نیست و دست کم در کوتاه مدت میسر نیست و شرایط سیاسی خاص ایران در سطح بین الملل این امر را تشدید می کند، گرچه همواره آماده مذاکره و یافتن راهی برای بازگشت به حاکمیت بودند، و از طرف دیگر هم نمی توانند دیگر بر سیل خروشان خشم مردم در تنگنا قمار کنند و ریسک آن را بپذیرند. از صحبت های وحشت زده چهره های شاخص این جریان می توان دریافت که تا چه حد از مساله تنگناهای اقتصادی نگران هستند و عملا هم نمی توانند برنامه ویژه برای آن داشته باشند. دوران دیگری در راه است که یک نیروی چپ پیگیر وبا استراتژی متکی به پیش روی طبقه کارگر، فرصت تاریخی طلایی برای رشد و جهش دارد.

مبارزه طبقاتی: بنظر شما وضعیت مبارزه طبقاتی در ایران در چه سطحی است و مهمترین مولفاتی که مشخص کننده سطح مبارزه طبقاتی در ایران باشد را چگونه برمی شمارید؟

به نظر می رسد که با توجه به وضعیت اقتصادی جاری و شرایط معیشتی فرودستان جامعه (طبقه کارگر و زحمتکشان)، شکاف کار و سرمایه به شدت تعمیق شده است و روز به روز نیز این گسل عریض تر می شود. اکنون جامعه می رود که بیش از هر زمان دیگری در طول تاریخ سرمایه داری ایران، به دوقطب بورژوازی و پرولتاریا تجزیه شود. روشن است که بخش اعظم کارگران ایران کمونیست نیستند، تشکل های صنفی خود را ندارند، شرایط سیاسی عمومی که دیکتاتوری محض و اختناق مطلق است، بیش از هر نیروی اجتماعی، بر کارگران آوار می شود و اعتراضات کارگران و فعالین و پیشروان کارگری به سرعت و با شدت زیادی سرکوب می شود

فعالین کارگری بسیاری به جرم ایجاد سندیکا در زندان به سر می برند، از کار اخراج می شوند، ربوده می شوند، تحت فشارها و تهدیدات عدیده دستگاه امنیتی اطلاعاتی قرار می گیرند، خانواده هایشان را در تنگنای مضاعف فشارهای امنیتی/ معیشتی قرار می دهند و...

اما روشن است که نهایتا همه امیدها برای به ثمر رسیدن انقلابی که تامین کننده منافع طبقات فرودست جامعه باشد، به پیشروی طبقه کارگر گره خورده است و یگانه نیروی سیاسی که می تواند حداقلی از آزادی های سیاسی - اجتماعی و حقوق دموکراتیک را محقق سازد و تثبیت نماید، طبقه کارگر انقلابی و رزمنده ایست که به صورت متشکل در دو سطح اقتصادی و سیاسی به طور همزمان و پیوسته مبارزه می نماید.

زنده باد انترناسیونالیسم سوسیالیستی کارگران !

با بررسی یک سال و اندی گذشته و همزمان با مبارزات آزادی خواهانه مردم، متوجه این نکته می شویم که به طور روزانه سیل خروشان از مبارزات کارگران، اعتراضات و اعتصابات در محیط های کارگری، در مقابل مجلس، فرمانداری ها، اداره جات کار و امور اجتماعی و... در جریان بوده است و به دلیل تشکل نیافتگی مبارزات و ناپیوسته بودنشان، میزان تاثیری که باید در روند اعتراضات و گسترش آن در سطح جامعه می داشته است، ناچیز بوده است.

بنابراین صحبتیم را این طور خلاصه می کنم که: طبقه کارگر ایران در بالاترین حد رشد کمی خود در طول حیات سرمایه داری ایران به سر می برد. این بدین معناست که مفهوم طبقه کارگر اکنون یک مفهوم گسترش یافته است و لایه های متعدد و گوناگونی از نیروی کار استنثار شونده و ارتشی از بیکاران را در بر می گیرد. رشد کمی طبقه کارگر همزمان متضمن رشد کیفی آن نیز هست، بدین معنا که کارگران ایران نسبت به منافع خود و نسبت به منافع کارفرمایان و صاحبان سرمایه آگاهی دارند و در یک کلام آگاهی طبقاتی کارگران

ایران قابل توجه است. مساله دیگر تشکل نیافتگی طبقه کارگر است که در سایه نزدیک به یک سده دیکتاتوری و اختناق دو رژیم سرمایه داری پهلوی و اسلامی، مدام به تاخیر افتاده و با دشواری های متعدد مواجه بوده است.

مبارزه طبقاتی : تجارب بین المللی در رابطه با مسئله تشکل سازی در کشور مستبدی مثل ایران چیست؟ به بیان دیگر، کارگران، دانشجویان و زنان و... چگونه میتوانند در شرایط اختناق و سرکوبی که دستگاههای سرکوبگر حکومتی خلق کرده اند، به مسئله سازمانیابی خود پاسخ درخور زمانه خود بدهند

یک نکته اساسی را باید در همین اول بحث ذکر کنم و آن این هست که تجربه ما در ایران نشان داده است، فعالین جنبش های اجتماعی و سیاسی مختلف، به ویژه جنبش کارگری، در دوره های مختلف مبارزه، شرایط دیکتاتوری و سرکوب را همواره به عنوان زمینه کار، و چارچوب فعالیت های خود پیش فرض گرفته اند و بر این اساس وارد عرصه مبارزه شده اند. ما در طول تاریخ حیات سرمایه داری در ایران، با شرایط باز و حتی نیمه دموکراتیکی برای پیشروی جنبش ها به ویژه جنبش طبقه کارگر مواجه نبوده ایم. فعالین این جنبش ها در هر شرایطی (البته با در نظر گرفتن فراز و فرودهای جنبش ها در دوره های سیاسی مختلف) همواره از هر منفذی برای پیشبرد و ارتقاء سطح مبارزاتشان استفاده کرده اند.

این مساله هم شایان ذکر است که علت بنیادین سرکوب و اختناق سیاسی حاکم نیز، همواره خود سرمایه داری بوده است. شرایط رشد سرمایه داری در ایران با دیکتاتوری و سرکوب آزادی های بنیادین سیاسی و اجتماعی گره خورده است. سرمایه داری از طریق دستمزدهای به شدت پائین، شرایط سخت و غیرانسانی کار، بی حقوقی کارگران، قوانین ضد کارگری و... نرخ سود بالا، کاهش ریسک سرمایه، نیروی کار غیر متشکل و... را تامین می نماید. از این روست که در کشوری نظیر ایران، ساختار سیاسی حکومت حامی سرمایه نمی تواند دموکراتیک باشد. در نتیجه باید آزادی های دموکراتیک را، علی رغم منافع سرمایه، با مبارزه به سرمایه داری ایران تحمیل نمود و این آزادی های دموکراتیک تنها ضمانتی که برای تثبیت و پایدار ماندن دارد، این است که طبقه کارگر بتواند در مبارزه اش علیه سرمایه و حاکمیت آن پیشروی کند.

تجربه کشورهای پیشرفته چندان قابل قیاس با کشورهای مثل ایران نیست. این کشورها با بیش از صد سال سابقه مبارزه متشکل طبقه کارگر و سپس بروز تشکل های سیاسی و احزاب طبقه کارگر وضعیت متفاوت تاریخی و سیر دیگرگونه ای را پشت سر گذارده اند. سیستم های سیاسی متفاوت این کشورها نیز غیر قابل قیاس با رژیم های دیکتاتوری از این دست است. در ایران و کشورهای نظیر آن، طبقه کارگر هرگز در فضایی حتی نیمه دموکراتیک، داشتن تشکل های صنفی و سیاسی خود را به طور همزمان تجربه نکرده است.

این وضعیت در مورد جنبش زنان که نسبت به جنبش دانشجویی و جنبش کارگری اخیر تر است نیز صادق است. مع الوصف، همه این جنبش ها راه خود را در پیچ و خم های دیکتاتوری های وقت بسته اند و آرام پیش رفته اند. گاه دستاورهای دموکراتیکی داشته اند که نا پایدار بوده و بعد از چندی از کف داده اند، گاه در یک بزنگاه سیاسی، از فضای نیمه باز و مغشوش استفاده کرده اند و به سمت متشکل شدن قدم برداشته اند، اما این ها هیچ یک کافی نبوده و توسط رژیم های دیکتاتوری پهلوی و به ویژه سرمایه داری اسلامی سرکوب شده اند

شرایط بحرانی یک سال اخیر، فرصت مغتنمی برای رشد این تشکل ها، و به ویژه تشکل های طبقاتی کارگران بود، که متأسفانه علاوه بر سرکوب سازمان یافته رژیم زخم خورده، نا آمادگی چپ و به ویژه جناح چپ و رادیکال جنبش کارگری در یک سطح عمومی و کلی، موجب گردید چندان که باید و شاید با وجود حجم عظیم اعتراضات و اعتصابات کارگری، به مسأله تشکل یابی کارگران دامن زده نشود؛ گرچه به یاری بخش سوسیالیست و هشیار جنبش کارگری ما تجربه اول ماه مه و به زانو درآوردن لیبرال رفرمیست ها را نیز تجربه کردیم، و یا تلاش کمیته های کارگران سوسیالیست که سعی در پیوند زدن مبارزات کارگران به جنبش جاری مردمی داشتند، اما برآیند عملکرد جناح چپ جنبش کارگری با پتانسیل ها تطابق نداشت. تأثیرات مستقیم چپ غیرکارگری در این طرز تلقی ها به وضوح موثر بود. تا جایی که بخشی از این چپ بی توجه به طبقه کارگر، به صورت زائده جنبشی بی شکل درآمد که خواسته ها و مطالباتش هنوز پالوده نشده بود و از شوق انقلابی که هنوز فعلیتی نداشت برای کسب قدرت سیاسی خیز برداشت، و از آن طرف هم، بخش سکتاریست چپ غیرکارگری، با بلاموضوعیت اعلام کردن جنبش مردمی، به بهانه های واهی "نبودن طبقه کارگر در آن و غیر کارگری بودن مطالبات"، نمایندگی پیوریتانسیسم و منزله طلبی افراطی در چپ غیر کارگری بود، که درک ی از یک استراتژی سوسیالیستی برای به عرصه کشاندن طبقه کارگر ندارد و به وضوح آن روی سگه سیاست چپ لیبرال- رفرمیست (توده و اکثریت) و درک عقب مانده شان از بحران سیاسی جاری بودند که این بحران را ساختاری نمی بیند و صرفاً آن را به جدال و بازی قدرت جناح های رژیم سرمایه داری اسلامی تقلیل می دهد و سوال این جاست که اگر طبقه کارگر متشکل و با خواسته های روشن طبقاتی در میدان بود، پس نقش تاریخی احزاب و سازمان های سیاسی که ادعای ارگانیک طبقه کارگر بودن دارند، چه بود؟!؟

در آخر این نکته را تصریح می‌کنم که شرایط ویژه اقتصادی و گره خوردگی آن با یک بحران سیاسی جدی که سرمایه داری اسلامی را بیش از یک سال است عمیقاً به چالش گرفته، ظرفیت های جدیدی را برای مبارزه علیه این سیستم و برای تشکل یابی و سازمان پیدا کردن نیروهای اجتماعی اعم از دانشجویان، زنان و به ویژه کارگران و زحمتکشان خواهد گشود و تعیین مختصات دقیق چنین شرایطی در متن تحولات آتی که به سرعت به سمت ما هجوم می‌آورد، روشن خواهد گردید.

مبارزه طبقاتی: با تشکر از شما رفیق، اگر نکاتی دیگری که بنظر شما ضروری اند، و بیان آن لازمند، بفرمایید.

از شما تشکر می‌کنم که محور مباحثات مندرج در نشریه تان را همانطور که از نام آن پیداست به مبارزه طبقاتی و موضوعات حول آن اختصاص داده اید. دامن زدن به این گفتگوها و پیش کشیدن چنین مسائلی به قطب بندی گرایشات مختلف چپ نیز کمک می‌کند و عملاً به تقویت چپ کارگری در جنبش کمونیستی یاری می‌رساند. از فرصتی که در اختیار من نیز قرار دادید سپاس گزارم. به امید پیروزی و روزهایی روشن.

با تشکر از شرکت شما در این مصاحبه

مصاحبه مبارزه طبقاتی با رفیق صدیق اسماعیلی فعال کارگری و سوسیالیست

مبارزه طبقاتی: در اوضاع کنونی، وضعیت مبارزه طبقاتی در ایران را چگونه ارزیابی میکنید؟

- بدوا اشاره کنم که اقتصاد ایران در بحران عمیقی به سر میبرد و یکی از نتایج این بحران افت میزان و کاهش تولیدات داخلی است. این مسئله میدان را برای واردات گسترده کالاهای گوناگون باز گذاشته است. مشکل اقتصاد ایران به عنوان یک کشور تک محصولی، غیر تولیدگر و وارد کننده کالا مشکلی دیرینه است، اما در چند دهه‌ی گذشته به دلیل حاکمیت جمهوری اسلامی و حضور سپاه پاسداران در عرصه‌ی اقتصاد این مشکل به شدت حاد گردیده است. واردات کالا، عمدتاً به صورت قاچاق و بدون دادن مالیات، از جانب سپاه و لزوم باجدهی به کشوری نظیر چین برای کسب پشتیبانی آن در سازمان ملل و عرصه‌ی بین المللی مهار میزان واردات را غیر ممکن نموده و صنایع داخلی را روز به روز به سوی ورشکستگی بیشتر سوق داده است. این امر در کنار تنش زانی رژیم و انزوای آن از بازارهای جهانی سرمایه موجبات نارضایتی شدید بخش خصوصی را فراهم کرده است. پشتیبانی این بخش از موسوی در انتخابات دهم ریاست جمهوری و پشتیبانی از تظاهرات در روزهای نخست آن، نشانه‌ی عدم رضایت این بخش از سیاستهای اقتصادی سپاه پاسداران و حضور رو به افزایش سپاه در عرصه‌ی اقتصاد میباشد. انتقادات خامنه‌ای از واردات بی رویه و مخصوصاً واردات خودرو در همانحال نشان میدهد که واردات کالا از جانب سپاه موجبات نارضایتی شدید در ارکان قدرت را فراهم کرده است.

در نتیجه‌ی این اوضاع میلیونها کارگر شغل‌های خود را از دست داده و صدها هزار کارگر چندین ماه است که دستمزدهای خود را نگرفته‌اند. از طرف دیگر صاحبان سرمایه در بخش خصوصی و قلمزنها‌ی آنها به کرات و با ارائه‌ی آمار، گزارشات دروغین وزیر صنایع و معادن را در رسانه‌ها و در پیش روی خودش به چالش کشیده‌اند. در این شکی نیست که اختلافات بین سران رژیم، تلاش هرکدام از آنها برای رانت خواری و چپاول بیشتر و باجدهی به کشورهائی نظیر چین، دودش به طور مستقیم به چشم طبقه کارگر می‌رود. دستمزد چند بار زیر خط فقر، بیکاری چند میلیونی، عدم امنیت شغلی، گرانی و تنگدستی هم اکنون فشارهای کمرشکنی را به طبقه‌ی

کارگر ایران تحمیل کرده است. کارگران نیز با مبارزات گسترده، مستمر و در همانحال پراکنده‌ای علیه این مصائب عکس‌العمل نشان داده‌اند.

این مبارزات در پرتو مبارزات توده‌ای اخیر و اختلافات تشدید شده بین ارکان حاکمیت، شرایط ویژه‌ای به وجود آورده است. بر این اساس رژیم اسلامی با همه جناحها و دار و دسته‌هایش به کلی نگران این هستند که فعالین سوسیالیست و مبارز کارگری در دل مبارزات ضد دیکتاتوری و آزادیخواهانه جاری، نفوذ اجتماعی و طبقاتی بیشتری پیدا کنند، به این خاطر فشار شدیدی رو به فعالین کارگری تحمیل کرده و با دستگیری و زندان آنها در صدد است که جلوی این روند را گرفته و مانع گسترش اعتراضات کارگری شود. اما طبقه کارگر ایران راهی جز مبارزه با شرایط فلاکت باری که رژیم حامی طبقه سرمایه بر آنها تحمیل کرده است، ندارد و پروسه این مبارزات طبقاتی، پرورش هزاران فعال و رهبر کارگری را به دنبال دارد. به این اعتبار، کشمکش طبقه کارگر ایران با دولت و کارفرمایان، نشان می‌دهد که نیروی کار ایران که با تجارب گران بهائی مسلح است، مصمم است تا به این استثمارگران اجازه ندهد بار سنگین بحران را بر روی دوش کارگران و خانواده‌هایشان بیاندازند.

امروزه کارگران، اعم از شاغل و بیکار، زنان، دانشجویان و جوانان برای به گور سپردن رژیم مبارزه میکنند که در خدمت سرمایه‌داران قرار دارد و برای حفظ خود و سیستم سرمایه‌داری در ایران بندهای استبداد، ارتجاع، جهل و خرافه را سفت کرده و در این راه دست به هر جنایتی می‌زند. امروز نیز برای میلیونها کارگری که در هراس از دست دادن شغل خود هستند، برای میلیونها بیکار و یا جوانان جوینده‌ی کاری که امیدوی به یافتن کار ندارند، برای کلیه‌ی کارگران، زنان و جوانانی که حقوق فردی و اجتماعی‌شان تحت یک دیکتاتوری سیاه و مذهبی پایمال شده و برای دهها میلیون ایرانی که حتی برای شادی کردن باید توی سینه‌ی پاسدار و پلیس و بسیجی بزنند، راهی جز مبارزه برای خاتمه دادن به عمر ننگین رژیم اسلامی موجود نیست.

مبارزه طبقاتی: بنظر شما علت پراکندگی و عدم سازمانیابی طبقه کارگر ایران چیست؟

- جنبش طبقه کارگر ایران با یک حاکمیت درنده‌ی می‌جنگد که نمونه آن در تاریخ کم است. با سرکوب خونین انقلاب ۵۷، و حمله به دست آوردهای شوراهای کارگری توسط رژیم اسلامی، جنبش کارگری ایران وارد یکی از سخت‌ترین دوران حیات خود شد. مدیران دولتی مجدداً به مراکز تولیدی بازگردانده شدند و قدرت اجرایی از شوراها گرفته شد. سپس بنی صدر با شعار "شورا مورا مالیده" و نیز با دستور احمد توکلی وزیر وقت کار، شوراها منحل شدند. در دوران نخست وزیری میر حسین موسوی- این پرچم دار قتل و عام هزاران انسان مبارز در دهه ۶۰،- اعتراضات و اعتصابات کارگری سرکوب و بسیاری از فعالین کارگری و فعالین چپ و کمونیست دستگیر، زندان و اعدام شدند. با وصف این باز هم ما شاهد اعتراضات وسیع کارگری بوده‌ایم. سپس برای کنترل جنبش کارگری قانون کاری را وضع کردند که از هر جهت ضد کارگری و مانع تشکل یابی طبقه کارگر است. اولین طرح قانون کار رژیم اسلامی از همان ابتدا با اعتراض وسیع کارگران روبرو شد که به ناچار ادبیات حاکم بر آن را تغییر دادند. تغییر قانون کار، نه از زاویه منفعت طبقه کارگر، بلکه بند و بست‌هایی را میخواست تا بتواند طبقه کارگر را تاحد امکان پراکنده نگه دارد. ماده ۱۳۱ قانون کار همراه با تبصره‌های متعددی که مربوط به تشکل‌های کارگری است، به کلی حق آزادی تشکل و آزادی اعتصاب را از طبقه کارگر گرفته است. از سوی دیگر، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر نیز طبق نص صریح قانون کار موظف هستند که در خدمت به اهداف رژیم انجام وظیفه کنند. اما جنبش طبقه کارگر ایران گرچه در زیر تازیانه‌ی استبداد و فقر تحمیل شده عمدتاً پراکنده مانده است، باز نمیتوان قدرت و توان این جنبش رزمنده را فقط از این زاویه ارزیابی کرد. جنبش کارگری و فعالین این جنبش با تداوم مبارزات سی ساله، افشای ماهیت شوراهای اسلامی و خانه کارگر، متوهم نشدن به اصلاحات

سیاسی در دوران ریاست جمهوری خاتمی و نیز با آگاهی از فریبکاری‌های سران سبز و دست زدن به اشکال گوناگون مبارزه و آکسیون برای دفاع از حقوق انسانی و کارگری خویش نشان داده است که ظرفیتهای مبارزاتی و سازمانیابی بسیار زیادی دارد. در دل خفقان موجود ما شاهد اعتراضات وسیع کارگری و نیز ایجاد تشکل‌های کارگری هستیم.

به این اعتبار در هر فرصتی، فعالین جنبش طبقه کارگر فوراً سازماندهی میکنند اما واقعیت این است که حاکمیت موجود در ایران، که در حال حاضر سپاه پاسداران دست بالا را پیدا کرده، نه تنها علیه فعالین رزمنده جنبش طبقه کارگر راههای تهدید از جمله دستگیری، زندان، شکنجه، صدور حکم شلاق و غیره را به کار میگیرد، بلکه برای پیشگیری از پیوستن مردم معترض به صفوف مبارزات کارگری، متشکل و توده‌ای کنونی نیز به همین ابزار سرکوب متوسل شده و میشود. نکته دیگر اینکه، مبارزات جنبش طبقه کارگر، بورژوازی را به هراس انداخته است تا با تشدید فعالیت نهادها، ارگانها، و مراکز ضد کارگری و به نیت پیشبرد اهداف خود، به عنوان حامی و مدافع طبقه کارگر ظاهر شود و در این میدان شور انگیز و پر غوغا، به قیمت منحرف کردن مبارزات رادیکال جنبش اجتماعی طبقه کارگر، بیشترین سود را ببرند. مجریان و طرفداران این مراکز ضد کارگری، (نظیر سولیداریتی سنتر) در هر جای دنیا به انحاء مختلف می‌کوشند تا حمایت کارگران را به دست آورند چرا که دوام و بقای آنها در گرو جلب حمایت این خیل عظیم به جناح خویش و نیز منحرف کردن آنها از مسیر اصلی مبارزه میسر است. تحركات جنبش کارگری ایران نیز به یمن بصیرت سیاسی، آگاهی طبقاتی شجاعت و مبارزات خستگی ناپذیر رهبران و فعالین کارگری، روند رو به رشدی دارد. دستاوردهای تاکنونی جنبش کارگری حاصل مبارزات خونین، پر رنج و مملو از قهرمانی از گذشته تا امروز است و برای حفظ این دستاوردها و استفاده از آنها در مبارزات طبقاتی کارگران، نهادها و تشکلهای کارگری درست شده‌اند تا با سازماندهی کارگران در جهت ایجاد تشکلهای طبقاتی و نیرومند کارگری با قدرت خود کارگران، این مبارزه را به سرانجام برسانند. درست به همین خاطر است که بورژوازی هم با بهره گیری از همه امکاناتش و به نیت تضعیف تشکلات توده‌ای-طبقاتی کارگران، سنگ تمام میگذارد و آنها نیز با تشدید فعالیت تشکلات ضد کارگری و معرفی مهره‌های گزینش شده به عنوان فعال کارگری، به تبع ساختن قدرتی ظاهری از بالا به پایین و تحمیل آن به طبقه کارگر هستند.

در هر حالت بورژوازی با طبقه کارگری در ایران روبرو است که پیشتر با انقلاب، حاکمیتی دیکتاتور را سقط کرده، به این اعتبار میزان دستیابی و تداوم به قدرت، در گرو پراکنده کردن و ممانعت از تشکیل یابی طبقه‌ای است که دیر یا زود با انقلاب دوباره‌اش، حاکمیت سپاه موجود را به زیر خواهد کشید

مبارزه طبقاتی: برای غلبه بر موانع سر راه ایجاد تشکلهای کارگری چه اقدامات عملی لازم است تا صورت پذیرد و ملزومات عملی ایجاد یک تشکل کارگری بنظر شما چیست؟

- جنبش طبقه کارگر ایران، دارای آگاهی طبقاتی بالا و از تجارب غنی و ارزشمندی برخوردار است. در بحبوحه انقلاب ۵۷، ایجاد شوراهای کارگری در دستور کار کارگران قرار گرفت. یکی از اقدامات ارزنده این شوراهای، برگزاری مجامع عمومی در بخش‌های مختلف بود که افرادی را که در گذشته ضد منافع و خواست طبقاتی کارگران بودند و نیز عوامل سرمایه اعم از فعالین نهادهای ضد کارگری سرمایه و همکاران ساواک را محاکمه و رای نهایی را در مجامع عمومی صادر کردند. قدرت شوراهای به عنوان پشتوانه اصلی طبقه کارگر، چنان بود که در بعضی از مراکز تولیدی، سرمایه‌داران از ترس کارگران پا به فرار گذاشتند. کارگران روسیه نیز زمانی این کلمه را برای ارگان‌های انقلابی خود انتخاب کردند که احتیاج پیدا کردند قدرتی را که کسب کرده بودند حفظ نمایند. بر اساس خلقت و ماهیت چنین ارگان‌های بود که کارگران روسیه میخواستند جامعه‌ای خود را بر مبنای جامعه‌ای بدون استثمار و بردگی بسازند. از این رو شوراهای کارگری، بنیادی‌ترین نیاز طبقه کارگر به حساب می‌آید که بنیاد خود را پیرامون مفهوم اصلی و محوری قرار داده و رده بندی خواست و مطالبات خود را بر مبنای میزان قدرت در نظر گرفته است.

- ما نمونه‌های فراوانی داریم که شوراهای چه دست آوردهای بزرگی را داشته و حتی قدرت را حفظ کرده‌اند. اگر هم توان حفظ قدرت را نداشته، تلاش کرده‌اند تا بورژوازی را به راستایی بکشانند که پاره‌ای از مسایل را قبول کند. بحث ایجاد شوراهای کارگری در میان فعالین کارگری در ایران هم دقیقاً از همین زاویه است. تعدادی از این فعالین در نوشته‌های خود به لزوم عطف توجه به شورا و ایجاد آن اشاره کرده‌اند. در ضمن این احتمال زیاد است که مبارزات رو به تعمیق و گسترش کنونی امر ایجاد کمیته‌های اعتصاب و ارتقای آن به سطح شورا را مطرح کنند. تجربه‌ی ارزشمند کارگران در ایجاد کمیته‌های اعتصاب در سال ۵۷ و ارتقای آن به سطح شورا امروز بیش از هر زمان دیگری باید در اختیار فعالین کارگری و پیشروان مبارزات توده‌ای قرار گیرد تا در مبارزات پیش رو مورد استفاده قرار گیرند. تشکل یابی طبقه کارگر در حقیقت محصول احساس نیاز به ابزاری بوده که به عهده آن گذاشته شده است، بر این اساس ارزیابی اوضاع سیاسی ایران با در نظر گرفتن توازن قوا از جانب کارگران و فعالین کارگری، با اتکا به دستاوردهای تئوریک، سیاسی و مبارزاتی کمونیسم و طبقه‌ی کارگر در ایران و جهان

ضرورت دارد و به طور قطع کارگران با درک چنین موقعیتی به ایجاد تشکلی مناسب با موقعیت نوین اقدام خواهند کرد تا مبارزاتشان در جهت احقاق حقوق حقه خود، تقویت سازماندهی و سمت‌گیری به طرف استقرار یک حکومت سوسیالیستی از طریق سرنگونی رژیم سیر کند.

با تشکر از رفیق صدیق اسماعیلی

بیانیه تشکل های مستقل جنبش کارگری در مورد حداقل دستمزد ها در سال ۸۹

بحث تعیین حداقل دستمزد کارگران همه ساله، در اسفند ماه مطرح می شود و توجه بخش وسیعی از کارگران را به خود جلب می نماید. اما سوال اساسی در این میان این است که به راستی چه کسانی حق دارند برای دستمزد کارگران که ارتباط تنگاتنگی با زندگی و معیشت آنان دارد تصمیم بگیرند و حد و اندازه آن را تعیین کنند؟ کسانی که هیچ ربطی به زندگی و مسائل کارگران ندارند؟ یا کارگران، که خود کار می کنند و همه ثروت های مادی و معنوی جامعه و نعمت های بشری را تولید می نمایند؟

کارگران با فروش نیروی کار و ایجاد خدمت در جامعه، ثروت و رفاه ایجاد می کنند، اما خود از آن بی بهره اند. در چنین جوامعی (جوامع سرمایه داری) کارگران کار می کنند، اما سرمایه داران از آن سود می برند و در ازای رنج و مشقت دائمی و روز افزون طبقه ی کارگر، سرمایه داران، روز به روز فربه و فربه تر می شوند و بر سود و سرمایه خویش می افزایند. و این البته ممکن نمی شود مگر از طریق بهره کشی و استثمار هرچه وحشیانه تر و بی رحمانه تر طبقه کارگر و تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر به این طبقه؛ تا آنجا که کارگران حتی از حداقل های يك زندگی انسانی و شرافتمندانه نیز برخوردار نیستند و به قول معروف "به شام شب شان محتاج" هستند. این دستمزد ها را چه کسانی تعیین می کنند؟ در ایران شورای عالی دستمزد که در واقع شورای تصمیم گیری برای استثمار هر چه بیشتر کارگران است در مورد حداقل دستمزد کارگران تصمیم می گیرد و آن را تعیین می نماید. این شورا مرکب است از به اصطلاح "سه جانبه اجتماعی"، یعنی:

- نمایندگان دولت که خود يك سرمایه دار عمده محسوب میشود و تا آنجا که ممکن است خواست ها و مطالبات کارگران را با تهدید و اخراج و دستگیری و زندان و شلاق و... پاسخ می دهد و سرکوب می کند. و در هر جا و هر مرحله با توان تمام از منافع کارفرماها و سرمایه دارن پشتیبانی میکند.

- نمایندگان کارفرمایان، که تا سر حد توان می کوشند دستمزد های کمتری به کارگران پرداخت شود تا خود به سود های بیشتری دست یابند.

- و به اصطلاح نمایندگان کارگران - که از جانب خانه کارگر و کانون عالی شورا های اسلامی کار تعیین میشوند که تشکل هایی ضد کارگری و وابسته به سرمایه هستند - و در تحمیل حداقل دستمزد ، چندین برابر زیر خط فقر ، به سرمایه داران - اعم از بخش های دولتی و خصوصی - یاری می رسانند . سه گروهی که در این شورا برای تعیین دستمزد کارگران گرد هم می آیند هیچ کدام مدافع منافع و یا هم منفعت با کارگران نیستند . حتا اگر به جای نماینده خانه کارگر و شورای اسلامی کار ، نماینده ای به انتخاب کارگران در این شورا حضور داشته باشد، باز هم کاری از دست او بر نمی آید . چرا که دورای نمایندگان دولت و کارفرمایان ، به يك رای این نماینده می چربد . بنابراین باید صراحتاً گفت که این شیوه ی تعیین دستمزد - " سه جانبه گرایی" - روشی است که همواره به ضرر کارگران تمام شده و تماماً در خدمت سرمایه داران و کارفرمایان خواهد بود . ببینیم که " شورای عالی کار " در شرایط حاضر چگونه حداقل دستمزد کارگران را محاسبه می کند و کارگران چه باید بکنند؟

به کارگران گفته می شود که حداقل دستمزد را همه ساله بر اساس نرخ تورم ، افزایش میدهند . اول اینکه هیچ گاه نرخ واقعی تورم از طریق ارگان ها و نهاد های وابسته به سرمایه (بانک مرکزی و یا مرکز آمار جمهوری اسلامی) اعلام نمی شود . در ثانی به فرض اعلام نرخ واقعی تورم ، باز هم تنها بخش کوچکی از حاصل کار و دسترنج کارگران به آنان پرداخت میشود .

اما در همین روش استثمارگرانه افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم نیز ، تقلب ها و ریاکاری های عدیده ای صورت می گیرد که تنها به عنوان نمونه می توان به برخی از آن ها اشاره نمود . از جمله اینکه : به عنوان مثال برای محاسبه نرخ تورم ، به جای در نظر گرفتن کالاهای اساسی و مورد نیاز کارگران و توده های مردم ، کالاهایی با درجه اهمیت کمتر را نیز در محاسبه دخیل می کنند (۳۶۰ نوع کالا !) تا حتی المقدور نرخ تورم را پایین بیاورند . و اگر نرخ تورم به طور واقعی ۴۰ درصد باشد ، نمایندگان سرمایه ، آن را ۲۵ درصد اعلام میکنند و بر این اساس (مقدار ۲۵ درصد) شورای عالی کار ، دستمزد را افزایش می دهد . حتا گاهی تورم را ۲۹ درصد اعلام میکنند اما فقط ۲۰ درصد به دستمزد کارگران می افزایند (مانند اسفند سال ۸۷) . گاهی هم به جای اعلام تورم واقعی اعلام می کنند که تورم به نسبت سال قبل (۳۰ درصد) کاهش یافته است و مثلاً به ۱۵ درصد رسیده است (مثل اقدام آنان در اسفند ماه ۸۸) تا موفق شوند دستمزد را تنها به اندازه ی بسیار کمتر از مقدار واقعی تورم افزایش دهند تا بدین ترتیب به تحمیل حداقل دستمزد به کارگران و کسب حداکثر سود به نفع سرمایه داران نایل گردند و آن را برای طبقه سرمایه دار - اعم از دولتی و خصوصی - متحقق کنند

گاهی اوقات هم بحران های سرمایه داری را بهانه میکنند تا معضلات و درد و رنج آن را متوجه کارگران کنند و با انواع و اقسام بهانه ها و ترفند ها ، مثل "خصوصی سازی" و "نوسازی" کارخانه ها و شرکت ها و تعدیل نیرو جهت بهره وری در کار (بخوان استثمار هر چه بیرحمانه تر و وحشیانه تر کارگران) و تهدید و اجرای اخراج و بیکار سازی و . . . دستمزد ها را کاهش می دهند و میزان سود خود را بالا و بالا تر می برند . چرا که برای طبقه سرمایه دار انچیزی که اهمیت دارد همانا انباشت و سود بیشتر و بیشتر است ، نه وضعیت زندگی کارگران و مشقات و رنج و تعب آنان .

همه ی اینها البته به خاطر این است که دستمزد کمتری به کارگران تعلق گیرد و سود بیشتری نصیب سرمایه داران شود . بنا براین انتظار دستمزدی متناسب با یک زندگی متعارف حتا ، از سرمایه داری و شورای عالی کار (بخوان شورای عالی سرمایه) داشتن به واقع انتظاری بیهوده و عبث خواهد بود .

لذا ما کارگران باید بدانیم جز با اتکا به آگاهی ، اتحاد و تشکل های مستقل و کارگری خودمان راهی برای رسیدن به حقوق ، خواست ها و مطالباتمان در همه عرصه ها وجود ندارد .

طبقه کارگر، همه ی ثروت و رفاه بشری را تولید می کند، اما از آن ها بی نصیب است. پس باید در تلاش و مبارزه خود به سمتی برود که اساس این مناسبات و سیستم استثمارگرانه را بر هم بزنند. و در اصل دستمزد باید بر اساس ثروتی که آنان تولید می کنند محاسبه شود و نه فقط به عنوان بخشی بسیار اندک، از ارزش کاری که او مصرف میکند.

بنا بر این تشکل های امضا کننده ذیل اعلام میکنند که :

۱- شورای عالی دستمزد بر اساس ماهیت اش و همینطور بنا به سابقه و عملکرد تا کنونی اش صرفا شورای عالی تشدید استثمار کارگران و حمایت عالی از منافع سرمایه داران بوده و هست.

۲- تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهای لازم برای حداقل های يك زندگی مرفه و انسانی توسط نمایندگان واقعی کارگران و از سوی تشکل های مستقل کارگری انجام گیرد.

۳- حتا رقم رسمی و دولتی اعلام شده از سوی ارگانهای وابسته به حاکمیت سرمایه، برای خط فقر، مبلغ ۹۰۰ هزار تومان درآمد در ماه برآورد و اعلام شده است. لذا اعلام حداقل دستمزد کمتر از ۹۰۰ هزار تومان در سال ۸۹، به منزله محکوم کردن کارگران به يك زندگی فلاکت بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهاد های حاکمیت سرمایه به صورت آشکار و رسمی می باشد. و در این صورت کارگران حق خود میدانند که به هرگونه دستمزد زیر خط فقر، عکس العمل مناسب و متحدی نشان دهند.

۱۸ اسفند ۸۸

- هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات ساختمان

- کارگران فلزکار مکانیک

- شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری :

- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

- کمیته پیگیری ایجاد تشکل های ازاد کارگری

- جمع شورایی فعالین کارگری

حداقل دستمزد کارگران باید یک میلیون تومان باشد. کارگران زمانی میتوانند خواستها و مطالبات خود را در سطح سراسری به دولت جمهوری اسلامی تحمیل کنند، که دارای تشکل سراسری و طبقاتی خود باشند. در شرایطی که کارگران ایران از حق تشکل برخوردار نیستند، اکثریت کارگران از عدم وجود تشکل در محیط کار رنج میبرند، چگونه میتوان به تشکل سراسری دست یافت؟ راهها و روشهای دست یافت به تشکل طبقاتی در سطح سراسری چیست؟ و چگونه میتوان آنرا تشکیل داد. اطلاعیه تشکلهای کارگری در مورد حداقل دستمزدها به جاست و از آن باید دفاع کرد، اما این موضوع روشنی است که تا طبقه کارگر از تشکل سراسری خود برخوردار نباشد، نمیتواند به حداقل دستمزد نیز دست یابد. اعلام موضع برای تعیین حداقل دستمزد، حاوی راههای وصول این حداقل

نیست. باید تشکل سراسری داشت تا بتوان به خواستها و مطالبات برحق کارگران از جمله حداقل دستمزد رسید. طبقه کارگر باید دارای تشکل سراسری خود باشد تا بتواند در کلیه عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران مهر خود را بزند. (ب.ن.)

نگاهی به مبارزه طبقاتی در فرانسه

در هفته های اخیر رویارویی و مبارزه کارگران با سرمایه داران در فرانسه وارد مرحله تازه ای شده و به سراسر این کشور گسترش یافته است. میلیون ها نفر از کارگران، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان فرانسه در اعتراض به طرح افزایش سن بازنشستگی دست به اعتصاب، تحصن و تظاهرات زدند و خواستار لغو این لایحه شدند. اعتصاب های گسترده در پالایشگاه ها، فرودگاه ها، بخش حمل و نقل و دیگر مراکز خدماتی و کارگری، زندگی عادی در این کشور را مختل کرده است. اما صاحبان سرمایه و دولت شان، در مقابل این حرکت عظیم اجتماعی، ایستادگی کرده و با تمام قدرت به سرکوب معترضین می پردازند و تاکنون تعداد بیشماری زخمی و بازداشت شده اند. علاوه بر این دولت " نیکولا سارکوزی " هم چنان بر اجرایی شدن طرح افزایش سن بازنشستگی به ۶۲ سال پافشاری می کند و مجلس سنای این کشور این لایحه را به تصویب رسانده است.

آغاز دور تازه ی اعتراض های اخیر در فرانسه را باید در تداوم بحران اقتصادی و اجتماعی سال های اخیر نظام سرمایه داری جستجو کرد. دولت بورژوازی حاکم بر این کشور برای غلبه بر بحران اقتصادی و براساس توصیه های نهادهای سرمایه امپریالیستی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، قصد دارد که ریاضت کشی هر چه بیشتری را به آحاد جامعه و بخصوص طبقه کارگر تحمیل نماید. افزایش نرخ بیکاری و عدم امنیت شغلی، کم کردن مزایا و بودجه های اجتماعی و بلاخره افزایش سن بازنشستگی، بخشی از تلاش دولت سرمایه داری فرانسه برای تحمیل هر چه بیشتر بی حقوقی به کارگران و دیگر طبقات فرودست جامعه است. البته این روند در دیگر کشورهای اروپایی، از جمله یونان، اسپانیا، ایتالیا و آلمان مدت ها پیش از این شروع شده و طبقه کارگر در برابر این اقدام ها، دست به مبارزه ای وسیع زده است.

این حرکت عظیم اجتماعی در فرانسه، بار دیگر این حقیقت را به اثبات رساند که هویت انسان ها در جامعه سرمایه داری، فارغ از نژاد، ملیت، عقیده و مذهب، به جهت موقعیت اجتماعی ویژه آنان در رابطه با ابزار تولید و توزیع کالا مشخص می شود. در این نظام، اقلیتی کوچک از صاحبان سرمایه با در اختیار داشتن تمامی ابزارها و امکانات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، اکثریت عظیم توده های مردم را در وضعیتی قرار می دهند که مجبور می شوند برای گذران زندگی و امرار معاش، نیروی کارشان را به نازل ترین قیمت، به سرمایه داران بفروشند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند. در مقابل صاحبان سرمایه از طریق استثمار نیروی کار کارگر، روز به روز بر سرمایه هاشان افزوده گشته و به سودهای نجومی دست پیدا می کنند. علاوه بر این تناقضات ذاتی نظام سرمایه داری و بحران های ساختاری این نظام نیز مزید بر علت شده و هر بار شرایط بس دشوارتر و تحمل ناپذیرتری را از بسیاری جهات، به ویژه از جهت اقتصادی به کارگران تحمیل می نماید. تا آنجا که تعرض به سطح معیشت توده های کارگر و اقشار فرودست و محروم جامعه و بازپس گیری برخی امتیازات و خدمات اجتماعی تثبیت شده از آنان و همچنین گذاشتن بار سنگین بحران، بر دوش آحاد و بخش های

مختلف این طبقه، امروزه دیگر جزء روال عادی و معمول حکومت های سرمایه داری و حاکمان و مدافعان قسم خورده و سینه چاک این نظام ضدکارگری و ضدانسانی تبدیل شده است.

از مسائل و موارد اقتصادی و معیشتی هم که بگذریم، مبارزه طبقاتی جاری در فرانسه، همچنین این ادعای ریاکارانه و عوام فریبانه ی توجیه گران و ایدئولوگ های بورژوا را که گویا در نظام سرمایه داری، دولت برگرفته از آرای عمومی و " حکومت مردم بر مردم است"، بیش از پیش پوچ و بی اعتبار کرد. این وضعیت و تشدید این مبارزه به ویژه نشان داد که در مناسبات کنونی، دولت چیزی جز ابزار سیادت و سرکوب طبقه حاکم (طبقه سرمایه دار) بر طبقه کارگر و افشار تحت ستم و فرو دست جامعه نیست. دولت سارکوزی نیز همچون دیگر دولت های سرمایه داری، و مدعی به اصطلاح دموکراسی پارلمانی، ثابت کرد که برای حفظ و دفاع از این سیستم نابرابر و ظالمانه و پاسداری از منافع طبقاتی و استثمارگرانه خود، از همه ظرفیت های سیاسی و فرهنگی و تبلیغاتی و بروکراتیک - نظامی و همه وسائل و ابزار های سرکوب طبقه سرمایه دار استفاده می کند تا بتواند سرمایه اش را از گزند های احتمالی مصون نگهدارد. به این اعتبار، مبارزه طبقاتی در جامعه ی سرمایه داری امری واقعی، عینی و بدیهی است.

نکته مهم دیگر که اعتراض های اخیر کارگران در فرانسه به همگان نشان داد این امر بود که طبقه کارگر برای دستیابی به مطالبات و حقوق خود فقط باید به نیروی خود و آگاهی اش متکی باشد. باور به نیروی یکپارچه و متحد و تبدیل شدن به طبقه ای برای خود و اتکا به تشکل های طبقاتی، امر مهمی بود که کارگران فرانسه در حد توان آن را به نمایش گذاشتند.

این نکته را نیز نباید از یاد برد که نفوذ و سلطه برخی جریان های رفرمیستی که متأسفانه چندین دهه است رهبری و تسلط خود را بر اکثریت قریب به اتفاق سندیکاها و اتحادیه های کارگری اروپا و برخی نقاط دیگر جهان اعمال می کنند، خود می تواند به عامل مهم و تعیین کننده ای در به سازش کشاندن مبارزه کارگران در فرانسه تبدیل شود. این گرایشات، همواره نقش بازدارنده و مخربی در به شکست کشاندن و عقب نشینی طبقه کارگر در مبارزه برای احقاق حقوق مسلم خود در جنبش کارگری اروپا و پاره ای کشورهای دیگر جهان بازی کرده اند. کارگران فرانسه برای موفقیت و پیروزی در مبارزه و رسیدن به خواست ها و مطالبات خویش، راهی جز جدا کردن خود از این گونه تشکل های رفرمیستی و رهبری سازشکار آن ها ندارد. کارگران می توانند با ایجاد تشکل هایی از درون همین مبارزات، بدون توهم به سرمایه داری حاکم و وعده های پوچ و دروغین حاکمان و صاحبان سرمایه، قدم های محکم تر و مطمئن تری را در راه رسیدن به اهداف خود بردارند.

طبقه کارگر فرانسه در قرن نوزدهم و در همان ابتدای تکوین نظام سرمایه داری، نشان داد که توان و ظرفیت های فراوانی در برابر یورش صاحبان سرمایه به خود را دارد و می تواند دست به پیشروی بزند. آنها در سال ۱۸۷۱ توانستند برای مدت کوتاهی دولت سرمایه داری را در پاریس به زیر بکشند و در برابر بی کفایتی بورژوازی، اداره امور را خود بدست گیرند. بدون تردید این کارگران امروز نیز می توانند با اتکا به نیروی متحد و یکپارچه خود و ایجاد تشکل های طبقاتی، سرآغاز حرکت نوین طبقه کارگر اروپا، برای مقابله با مصائب و ستمگری دائمی و فزون یابنده نظام سرمایه داری و پایان بخشیدن به آن باشند. کارگران در این قاره، شبح نیستند، بلکه واقعیتی زنده و عینی اند که بارها در برابر سیاست های جنگ طلبانه و

تحمیل فقر و بی حقوقی و دیگر اقدام های نا عادلانه ی دولت های شان در کشور خود و دیگر نقاط جهان، ایستادگی کرده اند.

کارگران ایران نیز که با مشکلات و مصائب فراوانی، نظیر بیکاری، اخراج و عدم امنیت شغلی، حقوق های معوقه، نداشتن حق تشکل و اعتصاب روبرو هستند، خود را در کنار طبقه کارگر فرانسه می بینند و در حد توان از آنها حمایت می کنند. " کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری " که جمعی از کارگران و فعالین کارگری ایران در آن متشکل شده اند، از مبارزه کارگران، دانشجویان، دانش آموزان و تمامی مردم بپا خاسته فرانسه پشتیبانی و حمایت می کند و آرزوی سربلندی و موفقیت هر چه بیشتر برای آنها دارد.

پیروز باد مبارزه حق طلبانه کارگران فرانسه

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی و بین المللی کارگران .

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

۶ آبان ۱۳۸۹

www.khamahangi.com

komite.hamahangi@gmail.com

بررسی و سولاتی انتقادی از کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

با سلام به رفقا و فعالین کارگری و بویژه رفقای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، میخواستم بررسی انتقادی مختصری از فعالیتهای رفقای کمیته هماهنگی داشته باشم که از طریق نشریه مبارزه طبقاتی آنرا با شما و طیف وسیعتری از فعالین کارگری در میان بگذارم. باشد که رفقا فعالانه به این موضوع بپردازند و در این مباحثات شرکت نمایند.

چند سال پیش، جنبش کارگری ایران شاهد دو حرکت مجزا از یکدیگر بود. ایندو حرکت در دفاع از تشکل سازی کارگران، دو راه و روش متفاوت را ظاهرا پیش پای خود گذاشته بودند. حرکت اول تصور میکرد که برای ایجاد تشکلهای کارگری از راه قانونی اقدام نمایند و موافقت مقامات حکومتی را با خود همراه سازند. حرکت دوم که بخش رادیکال در جنبش کارگری بود اظهار میداشتند که برای تشکیل تشکلهای حکومتی نیاز به توافق حکومتی نیست، بلکه کارگران میتوانند تشکلهای خود را بدون کسب موافقت از مقامات حکومتی ایجاد نمایند و کارگران با مبارزات خویش وجود خود را به حکومت تحمیل نمایند.

پیدایش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری نتیجه این حرکت دوم بود. تشکیل کمیته هماهنگی همان زمان بدرست امیدهای زیادی را بوجود آورد. امید به اینکه حال در جنبش کارگری کمیته نسبتا بزرگ تشکیل شده است، یا به عبارت دیگر تعداد قابل توجهی از فعالین کارگری به این توافق عملی رسیده اند که فعالیتهای خود را در راستای کمک به تشکل سازی کارگران در محیط های متنوع کارگری متمرکز نمایند. آنگاه حدافل این انتظار وجود داشت که در مدت

زمانی شاهد عروج انواع تشکلهای کارگری در محیط های کارگری باشیم. تشکلهای که بوسیله خود کارگران تشکیل میشد و منافع آنان را نمایندگی میکرد.

امروز با گذشت چند سال از تشکیل کمیته هماهنگی، ضروری است تا برآوردی از فعالیتهای این کمیته ارائه داد. تصویری که من از کمیته هماهنگی ارائه میدهم، تصویر یک سوسیالیست از دور است. من تمایل دارم بعنوان فردی از بیرون کمیته هماهنگی یک تصویر کلی از فعالیتهای این کمیته ارائه دهم و سوالاتی را طرح نمایم.

اصولا این کمیته چرا تشکیل شد؟ چرا خود را «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری» نامگذاری کرد؟ جهتگیریهای اصلی این کمیته در ابتدا کدامها بوده اند؟ همچنانکه از نام این کمیته برمیآید مگر قرار نبود که کمیته هماهنگی به کارگران در محل کار کمک کند تا تشکلهای خود را ایجاد نمایند؟ آیا فعالیتهای آگاهانه و هدفمند در این راستا انجام شده است؟ اگر پاسخ مثبت باشد، حاصل و نتیجه آن فعالیتهای برای ایجاد تشکلهای کارگری در محیط های کاری تاکنون چی بوده است؟

طرح این سوالات از اهمیت زیادی برخوردارند. زیرا که مضمون این سوالات حاوی پرداختن به یکی از معضلات تاریخی طبقه کارگر ایران است. چگونه کارگران ایران میتوانند در شرایط اختناق و سرکوب کنونی ایران دارای تشکلهای طبقاتی خود باشند؟ چه راه کارهای در این رابطه وجود دارند؟ تجارب بین المللی در این رابطه چه میگویند؟ کارگران ایران چگونه صاحب تشکل سراسری خود خواهند شد؟ و ... اینها گرهی ترین سوالات برای پاسخگویی به معضلات طبقه کارگر ایران هستند.

نقد من به کمیته هماهنگی برای... اینست که پراستیک عملی این کمیته نشان داده است که این کمیته خود را بجای تشکل کارگری جا زده است. اگر به فعالیتهای منعکس شده کمیته هماهنگی نگاهی بیفکنیم، این موضوع به وضوح دیده میشود. کمیته هماهنگی منعکس کننده مبارزات و اعتراضات کارگری است، اگر فعال کارگری دستگیر شود، افشاء کننده دولت و نیروهای انتظامی و فعال در جهت آزادی فعالین کارگری است. با مبارزات کارگران در سایر کشورها اعلام همبستگی می نماید و خیلی موارد دیگر از این قبیل.

عین همین فعالیتهای را احزاب و سازمانهای چپ هم کم و بیش انجام میدهند. بحث من این نیست که این نوع فعالیتهای نباید انجام شوند. اتفاقا در خیلی موارد مواضع کمیته هماهنگی خیلی خوب و مثبت هم هست. اما مشکل اینجاست که کمیته هماهنگی کار اصلی که فلسفه وجودی اش بر اساس آن بنا شده را انجام نمیدهد. این آن معضل اصلی است. باید کسی بیاید از رفقای کمیته هماهنگی سوال کند که رفقا در راستای «کمک به ایجاد تشکلهای کارگری» چه کارهای انجام شده است؟ در رابطه با «کمک به ایجاد تشکلهای کارگری» اصولا چه نظریاتی در میان شما رفقا وجود دارد؟ برنامه عمل کمیته در این رابطه چیست؟ اتفاقا این کار اصلی کمیته هماهنگی است که از سوی این رفقا به فراموشی سپرده شده است. مشکل این است که کمیته هماهنگی عملا بجای «کمک به تشکیل تشکلهای کارگری» خود به جای «تشکلهای کارگری» نشسته است. رفقای کمیته اگر از لحاظ نظری این انتقاد مرا رد کنند و بگویند که چنین نیست، اما فعالیتهای منعکس شده کمیته هماهنگی که در سایت رسمی اش منعکس میشود، همین نظریه مرا تاکید میکند که فعالیت کمیته هماهنگی منطبق با نامشان نیست.

چرا چنین است؟ من در این رابطه به سر تیتر چند موضوع کلی تر میپردازم.

(۱) این وضعیت نشان میدهد که بین وضعیت و موقعیت طبقه کارگر و جنبش کمونیستی، علیرغم جدایی این دو جنبش و فاصله شان از یکدیگر - رابطه نزدیکی وجود دارد....

(۲) اگر جنبش کمونیستی را در قامت احزاب کمونیست بنگریم، باید گفت که جنبش کمونیستی در این عصر به نسبت زمان خودش عقب تر است و نتوانسته الترناتیو سوسیالیسم را در سطح اجتماعی و توده ای وسیع طرح کرده و آنرا به یک الترناتیو بالفعل تبدیل نماید. همین ضعف تأثیرات خود را بر فعالین کارگری و نقشه عمل آنان برای پاسخ به معضلات تاریخی طبقه گذاشته است.

(۳) مهارتها و تخصص ها بیشتر به افشاء گری و نقد محدود مانده است تا ارائه نقشه عملی برای تغییر محسوس یا بدست آوردن چیزی. همه میدانند که ساختن ساختمان قبل از تهیه ملاک به نقشه و کروکی احتیاج دارد. کلا جنبش ما در ارائه نقشه عمل و توده ای کردن آن ضعیف ظاهر شده است.

(۴)

عمده ترین استدلالی که در رابطه عدم سازمانیابی کارگران ارائه میشود، وجود اختناق و سرکوبگری جمهوری اسلامی است. این استدلال طبعا درست است. ولی بنظر من تمام مسئله را توضیح نمیدهد. انزوی سکه حکومت سرکوبگر، ناتوانایی جنبش کمونیستی و کارگری برای ارائه راه حل و نقشه عمل است. هر چند ظاهرا ادبیات موجود در سطح جنبش سیاسی است ولی عملا احزاب مطرح از سکتاریسم حزبی در مقابل با منافع وسیع طبقه رنج میبرند. هرچند در اظهار نظر و ادبیات

سیاسی مرزبندی با سکتاریسم میشود، ولی عملاً برخورد ایدئولوژیک به معضلات عینی پیشاروی طبقه وضعیتی را بوجود میآورد که هم اکنون شاهد آنیم: تشننت و پراکندگی صفوف فعالین کارگری.

بنظر من، جا دارد تا فعالین کارگری و سوسیالیست طبقه به یک بررسی انتقادی از پروسه تاکتونی دست بزنند و برای پراکندگی و درجا زندهای موجود را تحلیل کرده و راه حل عملی ارائه دهند.

بهروز ن.

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران، زنده باد تشکل سراسری و طبقاتی کارگران!

ترجمه زیر یکی از کارهای منصور حکمت است. منصور حکمت در دوران مبارزاتی اش، جهت های فکری متفاوتی را نمایندگی کرده است. از آنجا بحث کار مولد و غیر مولد مارکس بحث مهمی است، لذا این ترجمه ارزشمند را که در سایت آزادی بیان درج شده بود، عیناً در اینجا منعکس میشود.

دستنوشته های اقتصادی: تئوریهای ارزش اضافه - ضمیمه به بخش اول (۱۱ و ۱۲)

درباره کار مولد و غیر مولد کارل مارکس

۱۱. {برداشت توجیه‌گرایانه مبنی بر مولد بودن کلیه حرفه‌ها}

فیلسوف ایده تولید میکند، شاعر شعر، آخوند موعظه، مدرّس رساله و قس علیهذا. تبهکار جُرم تولید میکند*]، و اگر به رابطه موجود میان این شاخه تولید با جامعه بطور کلی قدری دقیقتر بنگریم، از بسیاری پیشداوری‌ها خلاص خواهیم شد. تبهکار نه تنها جُرم، بلکه حقوق جزا و همچنین اساتید مدرّس آن را هم تولید میکند. و تازه به این باید آن مجموعه اجتناب‌ناپذیری از رسالات را هم که همین اساتید بصورت "کالا" به بازار عمومی سرازیر میکنند، افزود. این امر بر ثروت

نگارش هر رساله به مؤلف آن دست میدهد.

تبهکار بعلاوه تولید کننده تمام دستگاه پلیس، عدلیه، پاسبانها، قضات، جلادان، هیأت‌های منصفه و غیره است، و تمام این رشته‌های مختلف کسب و کار، که اجزاء مختلف تقسیم کار اجتماعی اند، استعداد‌های روح انسانی را شکوفا میکنند، نیازهای جدید می‌آفرینند و راه‌های جدیدی برای رفع این نیازها می‌گشایند. خود شکنجه به سهم خود اختراعات مکانیکی نبوغ‌آسایی به بار آورده است و صنعتگران شریف بسیاری را در تولید ابزارهای لازم به کار گمارده است.

تبهکار عواطف و احساسات تولید میکند. عواطفی گاه اخلاقی و گاه تراژیک، و به این ترتیب با برانگیختن عواطف اخلاقی و زیبایی‌شناسانه عامه، "خدمتی" عرضه میکند. تبهکار نه تنها رسالات حقوق جزا، نه تنها قوانین مجازات و همراه آن قانونگذاران در این رشته، بلکه هنر و ادبیات، رمانها و حتی تراژدی‌هایی تولید میکند. چنانکه نه تنها "گناه" اثر مولنر [Mülner](#) و "[اموال مسروقه](#)" اثر [شیلر](#)، بلکه همچنین "[اودیب](#)" [سوفوکل](#) و "[ریچارد سوم](#)" [شکسپیر](#)، شاهد این مدعا هستند.

تبهکار یکنواختی و ایمنی هرروزه زندگی بورژوازی را می‌شکند و به این ترتیب آن را از رکود و جمود مصون میکند؛ و به بیقراری و هشیاری دامن می‌زند که بدون آن حتی انگیزه رقابت هم کم اثر میشود. بدین سان تبهکار محرکی برای نیروهای مولده به وجود می‌آورد. در عین این که تبهکاری بخشی از جمعیت اضافی را از بازار کار بیرون میکشد، و بدین گونه رقابت در میان کارگران را کاهش میدهد — و لذا بدرجه‌ای مانع سقوط دستمزدها به زیر نرخ حداقل میشود — در همان حال مبارزه علیه تبهکاری بخش دیگری از این جمعیت را به خود جذب میکند. به این ترتیب تبهکار بمثابة یکی از آن "سنگ تراز"های طبیعی ظاهر میشود که موازنه و تعادلی صحیح ایجاد میکند و دورنمایی گسترده‌تر از مشاغل "مفید" می‌گشاید.

تأثیر تبهکار بر توسعه قدرت تولیدی را میتوان در جزئیات نشان داد. آیا اگر سارقینی وجود نمیداشتند، فقل هرگز به درجه مرغوبیت کنونی میرسید؟ آیا اگر جاعلینی نبودند، چاپ اسکناس به این چنین درجه‌ای از تکامل میرسید؟ اگر به خاطر کشف کلاهبرداری‌های تجاری نبود، آیا میکروسکوپ به عرصه بازرگانی راه مییافت (رجوع کنید به [Babbage](#)) (آیا شیمی عملی همان قدر که به پشتکار صادقانه در امر تولید مدیون است، به تقلب در کالاها و تلاش برای کشف آنها مدیون نیست؟ جرم با آشکال مداوماً جدید حمله خود به مالکیت، دائماً آشکال جدیدی از دفاع را ایجاد میکند و بنابراین همان قدر مولد است که اعتصابات در اختراع ماشین‌آلات. از قلمرو جرم در معنای شخصی آن فراتر برویم، اگر جرم ملّی در کار نبود، آیا هرگز بازار جهانی پدید می‌آمد، براستی آیا ملت‌ها [کشورها] Nations ظهور میکردند؟ و آیا از زمان آدم تا امروز، "درخت گناه" در عین حال همان "درخت دانش" نبوده است؟

در "[قصه زنیوران](#)" (۱۷۰۵)، (مندهویل [Mandeville](#)) به این خط استدلال جان بخشیده و نشان داده است که چگونه هر حرفه‌ای که در تصور می‌گنجد، مولد است:

"آنچه ما در این جهان بر آن نام شرّ نهاده‌ایم، اعم از شرّ طبیعی یا اخلاقی، اصل اعظمی است که ما را به موجوداتی اجتماعی بدل می‌سازد و بنیاد محکم و حیات و ستون تمام جزف و مشاغل بدون استثناء است (...). در شرّ است که ما باید سرچشمه حقیقی کلیه علوم و هنرها را جستجو کنیم (...). و آن لحظه‌ای که دیگر شرّی در کار نباشد، جامعه اگر بطور کلی مضمحل نشود، حداقل محکوم به تباهی است." (چاپ دوم، لندن ۱۷۲۳، صفحه

تفاوت فقط اینجاست که منده‌ویل بیشک بینهایت صریحتر و صادقتر از توجیه‌گران بیمایه جامعه بورژوازی است.

{ ۱۲ } بارآوری سرمایه. کار مولد و غیر مولد (A) { بارآوری سرمایه بمثابة بیان کاپیتالیستی قدرت مولده کار اجتماعی }

تا اینجا نه تنها مشاهده کردیم که سرمایه چگونه تولید میکند، بلکه همچنین دیدیم که خود چطور تولید میشود، و چگونه در پروسه تولید شکل میگیرد و بمثابة رابطه‌ای ماهیتاً دگرگون شده از درون آن سر بر میآورد [۱]. از یک سو، سرمایه شیوه تولید را متحول میکند و از سوی دیگر این شکل تحول یافته شیوه تولید بعلاوه مرحله خاصی در توسعه نیروهای مادی تولید، به سهم خود مبنای پیش‌شرط و مبدأ شکلگیری خود سرمایه را تشکیل میدهند.

از آنجا که کار زنده - از طریق مبادله میان سرمایه و کارگر - در سرمایه ادغام میشود و بمجرد آغاز پروسه کار بصورت فعالیتی متعلق به سرمایه نمودار میگردد، تمام قدرت مولده کار اجتماعی بصورت قدرت مولده سرمایه جلوه‌گر میشود، درست همانطور که شکل اجتماعی عام کار، در هیأت پول بصورت خاصیت یک شیئی ظاهر میشود. بدین سان، قدرت مولده کار اجتماعی و آشکالی خاص آن، اکنون بصورت قدرت مولده و آشکالی سرمایه به نظر میرسد، یعنی بصورت قدرت مولده و آشکالی کار مادیت یافته؛ قدرت مولده و آشکالی شرایط مادی کار - شرایطی که پس از آنکه این شکل مستقل را به خود میگیرد، در وجود سرمایه‌دار در برابر کارگر شخصیت و فردیت مییابد. اینجا ما یک بار دیگر با همان وارونگی در روابط مواجه میشویم که قبلاً در بررسی پول آن را [فیشسم \[۲\]](#) نامیدیم.

سرمایه‌دار خود تنها به عنوان تخصیم انسانی سرمایه صاحب قدرت است. (در حسابداری ایتالیایی این نقش او بعنوان سرمایه‌دار، یعنی بعنوان سرمایه شخصیت یافته، حتی دائماً در تمایز و تقابل با هویت او بعنوان یک شخص عادی قرار داده میشود، به نحوی که در مقام یک شخص تنها به عنوان یک مصرف‌کننده منفرد و بدهکار به سرمایه خودش، در دفاتر حساب ظاهر میشود). یارآوری سرمایه در وهله اول - حتی اگر صرفاً تابع شدن صورتی کار به سرمایه را مد نظر بگیریم - در اجبار به انجام کار اضافه خلاصه میشود، یعنی اجبار به انجام کاری مازاد بر نیاز فوری. این جبری است که در شیوه‌های تولید پیشین هم مانند شیوه تولید سرمایه‌داری وجود دارد، با این تفاوت که سرمایه‌داری آن را به شیوه‌ای مفیدتر به حال تولید، عملی و متحقق میکند. حتی از نقطه نظر این رابطه صرفاً صورتی - یعنی از نظر شکل عام تولید سرمایه‌داری که در مرحله عقب‌مانده‌تر و پیشرفته سرمایه‌داری هر دو، مشترک است - هم، ظاهراً وسایل تولید، ملزومات [شرایط] مادی تولید - یعنی مصالح کار، ابزار کار (وسایل معاش) - تحت تابعیت کارگر درنیامده اند، بلکه [برعکس] این کارگر است که بنظر میرسد تحت تابعیت وسایل تولید در آمده است. همین است که این وسایل تولید را به سرمایه بدل میکند. سرمایه کارگر را به استخدام خود در میآورد. اینها برای کارگر وسایلی برای تولید محصولات، حال چه به شکل وسایل مستقیم معاش و یا وسایل مبادله، یعنی کالا، نیستند. بلکه خود او وسیله‌ای در خدمت آنهاست - تا هم ارزش موجود آنها را ابقاء کند و هم ارزش اضافه بیافریند، یعنی بر ارزش موجودشان، با جذب کار اضافه بیفزاید.

در همین شکل ساده خود هم، این رابطه یک وارونگی است - شخصیت یافتن شیئی و شیئی یافتن شخص؛ زیرا آنچه این شکل

کارگر بر خود کارگر است.

اما این رابطه از این هم پیچیده‌تر و به ظاهر مرموزتر میشود. زیرا با توسعه شیوه مشخصاً کاپیتالیستی تولید، دیگر تنها اشیاء مستقیماً مادی (یعنی تمام محصولات کار. بعنوان ارزش مصرف، اینها، هم ملزومات مادی کار هستند و هم محصول کار. بعنوان ارزش مبادله، اینها زمان کار عام مادیت یافته هستند، یعنی پول) نیستند که در برابر کار قد علم میکنند و در هیأت "سرمایه" در مقابل او قرار میگیرند، بلکه همچنین آشکال از لحاظ اجتماعی بسط یافته تولید — مانند تعاون، مانوفاکتور (بعنوان شکلی از تقسیم کار)، کارخانه (بعنوان شکلی از کار اجتماعی که بر مبنای ماشین‌آلات بعنوان پایه مادی، سازمان یافته است) — همه بصورت آشکال توسعه سرمایه پدیدار میشوند و لذا قدرت مولده کار مبتنی بر این آشکال کار دستجمعی — و نتیجتاً علم و نیروهای طبیعت نیز — بصورت قدرت مولده سرمایه ظاهر میگردد. در حقیقت، وحدت یافتن {کار} در تعاون، ترکیب شدن {کار} از طریق تقسیم کار، استفاده از نیروهای طبیعت و علوم در صنایع ماشینی برای اهداف تولیدی در کنار استفاده از محصولات کار — همه اینها بصورت چیزی خارجی و عینی در برابر کارگر قرار میگیرد، یعنی بصورت صرفاً شکلی از موجودیت وسایل کار که از آنها مستقل است و آنها را تحت کنترل خود دارد. درست همانطور که وسایل کار در همان شکل ساده و ملموس خود نظیر مصالح و ابزار و غیره بصورت خاصیت و عملکرد سرمایه و نتیجتاً سرمایه‌دار در برابر کارگر قرار میگیرند.

آشکال اجتماعی کار خود کارگران یا آشکال کار اجتماعی خود آنها، روابطی هستند که کاملاً مستقل از فرد فرد کارگران شکل گرفته‌اند. کارگران، هنگامی که در تابعیت سرمایه قرار میگیرند، به اجزاء و عناصر این شکل‌بندی‌های اجتماعی تبدیل میشوند — اما این شکل‌بندی‌ها به خود آنان تعلق ندارد. بنابراین کارگران این شکل‌بندی‌ها را بمنزله آشکال خود سرمایه در مقابل خود میبایند، یعنی بعنوان ترکیب‌بندی‌هایی که، بر خلاف نیروی کار فردی خود آنان، به سرمایه تعلق دارند، از سرمایه برخاسته‌اند و بخشی از پیکر سرمایه‌اند. بعلاوه این امر در نتیجه دو روند در توسعه سرمایه‌داری شکلی هر چه واقعی‌تر به خود میگیرد. از یک سو خود نیروی کار کارگران چنان توسط این آشکال جرح و تعدیل میشود که بعنوان یک نیروی مستقل، یعنی خارج از این رابطه سرمایه‌دارانه، کاملاً ناتوان میشود و ظرفیت تولید مستقلانه آن نابود میگردد. از سوی دیگر، با توسعه ماشین‌آلات، چنین به نظر میرسد که شرایط کار از نظر تکنولوژیکی هم بر کار چیره میشوند، در عین اینکه در همان حال جایگزین کار میشوند، آن را پس میرانند و وجود آن را در آشکال مستقل زائد میگردانند.

در این پروسه، که طی آن خصلت اجتماعی کار کارگران تا حد معینی بصورت سرمایه‌شده در برابر آنان قرار میگیرد (همانطور که مثلاً در مورد ماشین‌آلات، محصولات مجسم کار مسلط بر کار جلوه‌گر میشود) طبعاً در مورد نیروهای طبیعت و علم، یعنی منتجاً تکامل عام تاریخی در جوهر مجرد خود، نیز همین اتفاق میافتد. آنها هم بصورت قدرت سرمایه در مقابل کارگران پدیدار میشوند. در واقع، اینها [نیروهای طبیعت و علم] از مهارت و دانش هر فرد کارگر جدا هستند و اگر در منشأ خود، اینها هم محصول کارند — آنجا که به پروسه کار وارد میشوند بصورت متجسم در سرمایه ظاهر میگردند. فرد سرمایه‌داری که از ماشین استفاده میکند، لزومی ندارد آن را بشناسد (ر.ک. یور [\(Ure 1۳۱\)](#)). اما علمی که در ماشین فعلیت یافته است، در رابطه با کارگر بمثابة سرمایه ظاهر میشود. و در واقع تمام موارد کاربست علم، نیروهای طبیعی و محصولات کار در مقیاس وسیع، تمام این کاربردهایی که بر کار اجتماعی بنا شده است، همگی خود وسایلی برای استثمار کار و تصاحب کار اضافه نمود میبایند و از این رو بمثابة قدرتهایی

توسعه، عملکرد سرمایه به نظر میرسد، که در قبال آن نه تنها فرد کارگر شیوه برخوردی انفعالی در پیش میگیرد، بلکه [به نظرش میرسد] عملکردی است که بر ضد او صورت میگیرد.

سرمایه خود خصلتی دوگانه دارد، زیرا از کالا تشکیل میشود:

۱. ارزش (مادله پول): اما ارزش خود-افزا، ارزشی که — از آنجا که ارزش است — ایجاد ارزش میکند، بمثابه ارزش رشد میکند، افزایشی به خود میپذیرد، این {رشد} ماحصل مبادله کمیّت معینی از کار مادّیت یافته با کمیّت بیشتری از کار زنده است.

۲. ارزش مصرف؛ و اینجا [سرمایه] خود را از طریق مناسبات خاص خود در پروسه کار به ظهور میرساند. اما دقیقاً اینجا دیگر [سرمایه] فقط مصالح و وسایل تولید نیست که کار را به تصاحب در آورده و به خود جذب کرده است، بلکه علاوه بر کار {سرمایه شامل} ترکیب‌بندی‌های اجتماعی کار و توسعه وسایل کار متناسب با این ترکیب‌بندی‌های اجتماعی هم هست. تولید سرمایه‌داری ابتدا ملزومات عینی و ذهنی پروسه کار را — با کندن آنها از فرد کارگر مستقل — در مقیاس بزرگ بسط میدهد، اما سپس این ملزومات را بعنوان نیروهای مسلط بر فرد کارگر، و بصورت پدیده‌ای خارجی برای او، توسعه میبخشد.

به این ترتیب سرمایه به موجودی بسیار مرموز بدل میشود.

سرمایه پس [به این صورت] مولّد است: (۱) بعنوان نیرویی که کار اضافه تجمیل میکند، ۲ (بعنوان (وجود شخصیت یافته) جذب کننده و تصاحب کننده قدرت مولّد کار اجتماعی و قدرتهای مولّد اجتماعی عام، نظیر علم.

این سؤال مطرح میشود که حال که قدرت مولّد کار به سرمایه انتقال یافته است، چگونه یا چرا، کار در تمایز با سرمایه بصورت مولّد ظاهر میشود، یعنی بصورت کار مولّد، زیرا یک قدرت مولّد واحد را نمیتوان دو بار به حساب آورد، یک بار بعنوان قدرت مولّد کار و بار دیگر بعنوان قدرت مولّد سرمایه؟ < قدرت مولّد کار — قدرت مولّد سرمایه. اما نیروی کار بلحاظ تفاوت موجود میان ارزشش با ارزشی که ایجاد میکند، مولّد است. >

(B) {کار مولّد در سیستم تولید سرمایه‌داری}

تنها محدودنگری بورژوازی که آشکالی تولید سرمایه‌داری را آشکالی مطلق — و لذا آشکالی ابدی و طبیعی تولید — مینماید میتواند این سؤال را که کار مولّد از نقطه نظر سرمایه چیست، با مسأله کار مولّد بطور کلی، یعنی اینکه چه نوع کاری بطور کلی مولّد است، مخلوط کند و اشتباه بگیرد؛ و لذا این پاسخ را نشان عقل سرشار خود بپندارد که هر کاری که اصولاً چیزی تولید میکند، هر کاری که به هر شکل ثمری به بار میآورد، به همین اعتبار کار مولّد است.

{اولاً:} تنها کاری که مستقیماً به سرمایه تبدیل میشود مولّد است؛ یعنی تنها آن کاری که سرمایه متغیر را به یک مقدار متغیر تبدیل میکند و لذا {کل سرمایه، C، را} به $C + \Delta$ تبدیل میکند [۱]. اگر سرمایه متغیر قبل از مبادله شدن با کار برابر x باشد، بنحوی که ما معادله $y=x$ را داشته باشیم، آنگاه آن کاری که x را به $x+h$ و در نتیجه $y=x$ را به $y'=x+h$ تبدیل میکند کار مولّد محسوب میشود. این اولین نکته‌ای است که باید فهمیده شود. {یعنی} کاری که ارزش اضافه تولید میکند یا بمثابه عاملی برای تولید ارزش اضافه در خدمت سرمایه قرار میگیرد و لذا امکان میدهد تا سرمایه خود را بصورت سرمایه، بصورت ارزش خود-افزا متجلی کند.

ثانیاً: قدرت مولّد اجتماعی و عمومی کار، قدرت مولّد سرمایه است. اما این قدرت مولّد تنها به پروسه کار مربوط میشود، یا تنها بر ارزش مصرف تأثیر میگذارد. این قدرت مولّد بیانگر خواصی است که سرمایه بصورت یک شیئی در ذات خود دارد، یعنی بیانگر

بارآوری کار بر ارزش تأثیر نمیگذارد.

تغییر در بارآوری کار تنها به یک طریق بر ارزش مبادله تأثیر میگذارد.

اگر بارآوری کار برای مثال فقط در یک شاخه کار افزایش یابد، مثلاً اگر بافندگی با دوکهای ماشینی بجای دوکهای دستی به یک قاعده تبدیل شود، و بافتن یک متر پارچه با دوک ماشینی به نصف زمان کار دوک دستی نیاز داشته باشد، آنگاه ۱۲ ساعت کار بافنده‌ای که با دوک دستی کار میکند دیگر ارزشی نه معادل ۱۲ ساعت، بلکه معادل ۶ ساعت خواهد داشت. زیرا زمان کار لازم اکنون دیگر ۶ ساعت شده است.

اما این مسأله اینجا موضوع بحث ما نیست. در مقابل مثال فوق، شاخه دیگری از تولید را در نظر بگیرید، برای مثال حروفچینی، که تا امروز هیچگونه ماشینی در آن به کار نمی‌رود. ۱۲ ساعت [کار] در این شاخه درست همانقدر ارزش تولید میکند که ۱۲ ساعت کار در شاخه‌هایی از تولید که در آنها ماشین‌آلات و غیره به بیشترین حد به کار می‌رود. از این رو، کار بمثابة تولید کننده ارزش همواره کار فرد است، [که] اما بصورت کار عام نمود یافته است. در نتیجه کار مولد — یعنی کاری که ارزش تولید میکند — همواره بصورت کار نیروی کار فردی، کار کارگر در انزوا، با سرمایه مواجه میشود، حال ترکیب‌بندی اجتماعی، که این کارگران در پروسه تولید واردش میشوند، هر چه می‌خواهد باشد. بنابراین در حالی که سرمایه در قبال کارگران قدرت اجتماعی کار را نمایندگی میکند، کار مولد کارگر، در رابطه با سرمایه، همواره فقط نماینده کار کارگر در انزوا است.

ثالثاً: در حالی که بالا کشیدن کار اضافه و تصاحب قدرت مولده اجتماعی کار توسط سرمایه خاصیت طبیعی سرمایه — و لذا خاصیتی ناشی از ارزش مصرف آن — جلوه‌گر میشود، لذا به نظر می‌آید که این یک خاصیت طبیعی کار است که قدرت مولده خود را بصورت قدرت مولده سرمایه و اضافه {محصول} خود را بصورت ارزش اضافه، بصورت خود-افزایی سرمایه، نشان بدهد. اکنون باید این سه نکته را بررسی، و تمایز کار مولد و غیر مولد را از آنها استنتاج کنیم.

{درباره (۱)} مولد بودن سرمایه در این واقعیت نهفته است که سرمایه با کار بصورت کار مزدی رو در رو میشود، و مولد بودن کار در این واقعیت است که وسایل تولید را بصورت سرمایه در مقابل خود مییابد.

قبلاً دیدیم که پول به سرمایه تبدیل میشود — یعنی، یک ارزش مبادله معین به ارزش مبادله خود-افزا تبدیل میشود، به ارزش بعلاوه ارزش اضافه — که یک بخش آن با کالاهایی تعویض میشود که بصورت وسایل کار (مواد خام، ابزار و بطور خلاصه ملزومات مادی کار) در خدمت کار در می‌آیند، و بخش دیگر آن برای خرید نیروی کار صرف میشود. اما آنچه پول را به سرمایه تبدیل میکند این مبادله اولیه میان پول و نیروی کار، یعنی صرفاً خرید نیروی کار، نیست. با این خرید، مصرف نیروی کار برای مدت معین، جزئی از سرمایه میشود، یا کمیّت معینی از کار به یکی از اشکال موجودیت سرمایه، و به عبارتی، به مایه حیات سرمایه بدل میشود.

در پروسه عملی تولید، کار زنده به سرمایه تبدیل میشود، به این اعتبار که از یک سو [این کار] مزد — یعنی ارزش سرمایه متغیر — را باز تولید میکند و از سوی دیگر ارزش اضافه ایجاد میکند و از طریق این پروسه تبدیل، کل مبلغ پول به سرمایه بدل میشود، اگر چه تنها آن بخش این پول مستقیماً تغییر میکند که صرف پرداخت دستمزدها شده است. اگر ارزش قبلاً معادل $c+v$ بود اکنون معادل $c+(v+x)$ است، که فرقی با $(c+v)+x$ ندارد [5]؛ یا به عبارت دیگر: مقدار پول اولیه یا مقدار ارزش اولیه بسط یافته است و نشان داده که ارزشی است که در آن واحد هم خود را ابقاء میکند و هم افزایش مییابد.

است و بنابراین کل مبلغ پول اولیه به سرمایه تبدیل شده است. چرا که ارزش اولیه معادل $c+v$ بود (سرمایه ثابت و متغیر) در طول این پروسه این مقدار تبدیل به $c+(v+x)$ میشود؛ این مقدار اخیر، بخش بازتولید شده است که از طریق تبدیل کار زنده به کار مادیت یافته بوجود آمده است - تبدیلی که مشروط به مبادله v با نیروی کار، یا تبدیل v به مزد، است و با این مبادله به جریان میافتد. اما $c+(v+x)$ مساوی است با $c+v$ سرمایه اولیه x + (علاوه بر این تبدیل v به $v+x$ و نتیجتاً تبدیل $(c+v)$ به $(c+v)+x$) تنها میتواند از طریق تبدیل بخشی از پول به c بوقوع پیوندند. یک بخش تنها از این طریق میتواند به سرمایه متغیر تبدیل شود که بخش دیگر به سرمایه ثابت تبدیل گردد. >

در پروسه عملی تولید، کار در عالم واقع به سرمایه تبدیل میشود. اما این تبدیل مشروط به همان مبادله اولیه میان پول و نیروی کار است. از طریق این تبدیل مستقیم کار به کار مادیت یافته، که نه به کارگر بلکه به سرمایه دار تعلق دارد، است که پول بدو به سرمایه تبدیل میشود - از جمله آن بخشی از آن که شکل وسایل تولید، یا شرایط کار، را به خود گرفته است. تا این مقطع پول - حال چه به شکل خاص خودش موجودیت داشته باشد و چه به شکل نوعی از کالاها (محصولات) که قادرند در تولید کالاهای جدید بعنوان وسایل تولید بکار بروند - صرفاً جوهر سرمایه است.

تنها با قرار گرفتن در این رابطه معین با کار است که پول یا کالا به سرمایه تبدیل میشود. و آن کاری کار مولد است که به همین طریق، رابطه اش با شرایط - شرایطی که متناسب با خود، نوع عملکرد خاصی را در پروسه عملی کار ایجاد میکند - پول یا کالا را به سرمایه تبدیل مینماید؛ به عبارت دیگر [آن کاری مولد است] که ارزش کار مادیت یافته و مستقل شده از نیروی کار را حفظ میکند و افزایش میدهد. کار مولد تنها بیان موجزی برای کل رابطه و شکل و نحوه ای است که بر طبق آن نیروی کار در پروسه تولید سرمایه داری ابراز وجود میکند. این تمایز با سایر انواع کار با این حال از بیشترین اهمیت برخوردار است، چرا که این تمایز دقیقاً آن شکل ویژه کار را بیان میکند که کل شیوه تولید سرمایه داری و خود سرمایه، بر آن مبتنی است.

کار مولد بنابراین - در سیستم تولید سرمایه داری - کاری است که برای کارفرمای خود ارزش اضافه تولید میکند، یا شرایط عینی کار را به سرمایه و مالک آنها را به سرمایه دار تبدیل میکند؛ یعنی کاری که محصول خود را بصورت سرمایه تولید میکند. پس وقتی از کار مولد حرف میزنیم، از کار اجتماعاً معین حرف میزنیم، کاری که دال بر وجود رابطه کاملاً ویژه ای میان فروشنده و خریدار کار است.

حال اگر چه پولی که در دست خریدار نیروی کار است (یا کالاهایی که در تملک دارد؛ وسایل تولید و وسایل معاش کارگران) تنها از طریق این پروسه سرمایه میشود، یعنی فقط در این پروسه به سرمایه تبدیل میشود - و لذا این اشیاء قبل از ورود به این پروسه سرمایه نیستند، بلکه فقط قرار است سرمایه بشوند - اما با این وجود اینها جوهر سرمایه اند. اینها در جوهر خویش سرمایه اند به دلیل شکل مستقلشان در مواجهه با نیروی کار، و مواجهه نیروی کار با آنها - رابطه ای که مبادله با نیروی کار و به دنبال آن پروسه عملی تبدیل کار به سرمایه را موجب میشود و تضمین میکند. اینها از ابتدا در رابطه با کارگران از خصیلت اجتماعی ویژه ای برخوردارند، خصیلتی که آنها را سرمایه میکند و بر کار غلبه میدهد. اینها، بنابراین، بیش شرطهایی هستند که بمثابة سرمایه در مقابل کارگر قرار میگیرند.

کار مولد، بنابراین، هنگامی میتوان چنین اطلاق شود که مستقیماً با پول بمثابة سرمایه مبادله شده باشد، یا به بیانی صرفاً

گویای این است که کار با پول بمثابة سرمایه مبادله شده است و عملاً آن را به سرمایه تبدیل میکند. قدری پایین‌تر، اهمیت خصلت مستقیم این مبادله را توضیح خواهیم داد. کار مولد بنابراین کاری است که برای کارگر صرفاً ارزش از قبل تعیین شده نیروی کارش را بازتولید میکند، اما بعنوان فعالیتی که ارزش ایجاد میکند، ارزش سرمایه را افزایش میدهد؛ عبارت دیگر [کاری است که] ارزشهایی را که تولید کرده است، به شکل سرمایه در مقابل خود کارگر قرار میدهد.

(C) {دو فاز اساساً متفاوت در مبادله میان سرمایه و کار}

همانطور که در بررسی پروسه تولید [I] دیدیم، در مبادله میان سرمایه و کار دو فاز اساساً متفاوت، ولو دارای ارتباط متقابل، باید از هم تمیز داده شوند.

اول: نخستین مبادله میان سرمایه و کار یک پروسه فُرْمال است که در آن سرمایه بصورت پول عمل میکند و نیروی کار بصورت کالا. از لحاظ مفهومی یا حقوقی فروش نیروی کار در این اولین مرحله انجام میشود، اگرچه بهای کار تنها پس از انجام کار — یعنی آخر روز یا هفته و غیره — پرداخت میشود. این امر به هیچ وجه تغییری در این معامله، که طی آن نیروی کار به فروش رسیده است، بوجود نمیآورد. آنچه در این معامله مستقیماً فروخته شده است، کالایی نیست که در آن کار فی‌الحال خودش را متحقق کرده باشد، بلکه کاربرد خود نیروی کار، و لذا خود کار است، چرا که کاربرد نیروی کار همان فعالیت آن است، یعنی کار. این [مبادله] بنابراین مبادله کار بواسطه مبادله کالاها نیست. وقتی آ به ب کفش میفروشد، هر دو کار مبادله میکنند، اولی کاری که در کفش متحقق شده است، دومی کاری که در پول متحقق شده است. اما در این مبادله اول [مبادله فرمال کار و سرمایه] در یک سو کار مادیت‌یافته در شکل اجتماعی عام خود، یعنی پول، با کاری که هنوز صرفاً بصورت یک نیرو موجودیت دارد، مبادله میشود؛ و آنچه خرید و فروش میشود، کاربرد این نیرو است، یعنی خود کار، گرچه ایزیش کالایی که فروخته میشود ارزش کار (که عبارتی بیمعنی است) نیست، بلکه ایزیش نیروی کار است. پس آنچه اتفاق میافتد یک مبادله مستقیم میان کار مادیت‌یافته و نیروی کار است، که در واقع به کار زنده منجر میشود؛ یعنی، مبادله‌ای میان کار مادیت‌یافته با کار زنده. مزد — ارزش نیروی کار —، همانطور که قبلاً توضیح دادیم، بصورت قیمت خرید مستقیم، بصورت قیمت کار [IV]، ظاهر میشود.

در این فاز اول، رابطه میان کارگر و سرمایه‌دار رابطه فروشنده و خریدار یک کالا است. سرمایه‌دار ایزیش نیروی کار، یعنی ایزیش کالایی را که میخرد، میپردازد.

اما در عین حال، نیروی کار تنها به این خاطر خریداری میشود که کاری که میتواند و تعهد میکند انجام بدهد بیشتر از کاری است که برای بازتولید خود این نیروی کار لازم است؛ بنابراین کاری که توسط آن انجام میشود مبین ارزش بیشتری از ارزش نیروی کار است.

ثانیا: فاز دوم مبادله میان سرمایه و کار در واقع هیچ ربطی به فاز اول ندارد، و به معنی محدود کلمه، حتی ابداً مبادله هم نیست. در فاز اول میان پول و کالا مبادله صورت میگیرد — مبادله معادلها — و کارگر و سرمایه‌دار صرفاً بعنوان مالکین کالا در مقابل هم قرار میگیرند. معادلها مبادله میشوند. (یعنی، به عبارت دیگر، اینکه این مبادله کی صورت میگیرد، در این رابطه علی‌السویه است. و اینکه آیا قیمت کار بیشتر یا کمتر از ایزیش نیروی کار است، یا با آن برابر است، هیچ تغییری در این داد و ستد نمیدهد. بنابراین،

دیگر بعنوان سرمایه‌دار عمل میکند. او کالایی را که خریده است مصرف میکند، و کارگر این را تأمین میکند، چرا که مصرف نیروی کار او چیزی جز خودِ کار او نیست. در جریان داد و ستد قبلی کار خود به بخشی از ثروت مادّیت یافته تبدیل شده بود. کارگر کار را انجام میدهد، اما کار اینک دیگر به سرمایه تعلق دارد و کارکردی (function) از سرمایه است. از این رو کار مستقیماً تحت کنترل و هدایت سرمایه انجام میشود؛ و محصولی که این کار در آن مادّیت میابد قالب جدیدی است که سرمایه خود را در آن پدیدار میکند. یا بعبارت دیگر قالبی که سرمایه در آن خود را عملاً بعنوان سرمایه تحقق میبخشد. بنابراین، پس از آنکه در جریان داد و ستد اول، کار بطور فُرَمال [صوری] در سرمایه ادغام شد، اینک در این پروسه [فاز دوم، پروسه کار] کار مستقیماً مادّیت میابد، مستقیماً به سرمایه تبدیل میشود. مسلماً اینجا کاری که به سرمایه تبدیل میشود، بیشتر از سرمایه‌ای است که قبلاً صرف خرید نیروی کار شده بود. در این پروسه بخشی از کار بلاعوض تصاحب شده است. و تنها بدین گونه است که پول خود را به سرمایه بدل میکند. اما اگرچه در این فاز هیچ مبادله‌ای عملاً صورت نمیگیرد، نتیجه امر، اگر از وسائلی که این نتیجه را به بار آورده‌اند انتزاع کنیم، این است که در کل این پروسه — شامل هر دو فاز — کمّیت معینی از کار مادّیت یافته با کمّیت بیشتری از کار زنده مبادله شده است. این واقعیت به این صورت در ماحصل این پروسه متجلی میشود که کاری که خود را در محصول خود مادّیت بخشیده است، از لحاظ کمّی بیشتر از کاری است که در نیروی کار مادّیت یافته بود، و لذا بیشتر از کار مادّیت یافته‌ای است که به کارگر پرداخت شده است. یا به عبارت دیگر، به این صورت که عملاً در جریان این پروسه، سرمایه‌دار نه تنها بخشی از سرمایه خود را که بصورت مزد پرداخت کرده بود بازپس میگیرد، بلکه ارزش اضافه‌ای هم بدست میآورد که برای او هزینه‌ای در بر نداشته است. مبادله مستقیم کار و سرمایه مبین این نکات است: (۱) تبدیل مستقیم کار به سرمایه، به یک جزء متشکله مادی سرمایه در پروسه تولید؛ (۲) مبادله کمّیت معینی از کار مادّیت یافته با همان مقدار کار زنده، بعلاوه مقدار اضافه‌ای از کار زنده که بدون مبادله تصاحب شده است.

این گفته که کار مولّد کاری است که مستقیماً با سرمایه مبادله شود، تمام این فازها را در بر میگیرد و صرفاً یک فرمولبندی اشتقاقی است که این واقعیت را بیان میکند که کار مولّد کاری است که پول را به سرمایه مبدل میکند، کاری که با ملزومات تولید بمتناهی سرمایه، مبادله میشود، و بنابراین در رابطه میان کار و شرایط تولید، این ملزومات صرفاً بعنوان ملزومات صاف و ساده تولید در مقابل کار قرار نمیگیرند و کار هم بمتناهی کار بطور عام که فاقد هر نوع خصلت ویژه اجتماعی است، در برابر ملزومات تولید ظاهر نمیشود.

این گفته در بر گیرنده این نکات است: (۱) رابطه پول و نیروی کار با یکدیگر بمتناهی کالا، خرید و فروش بین مالک پول و مالک نیروی کار؛ (۲) تابع شدن مستقیم کار تحت سرمایه؛ (۳) تبدیل واقعی کار به سرمایه در پروسه تولید، که همان ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه است. دو نوع مبادله میان کار و سرمایه اتفاق میافتد. اولی صرفاً مبین خرید نیروی کار، و نتیجتاً فی‌الواقع خرید کار، و لذا محصول آن است؛ دومی، تبدیل مستقیم کار زنده به سرمایه، و به بیان دیگر، مادّیت یافتن کار زنده بمتناهی تحقق یافتن سرمایه.

(D) {ارزش مصرف ویژه کار مولّد برای سرمایه}

نتیجه پروسه تولید سرمایه‌داری نه محصول (ارزش مصرف) صرف است و نه کالا، یعنی ارزش مصرفی که از ارزش مبادله معینی برخوردار باشد. ماحصل و محصول پروسه تولید سرمایه‌داری ایجاد ارزش اضافه برای سرمایه و در نتیجه تبدیل عملی پول یا کالا به

بلاعوض دیگران، که در پروسه تولید جامعه عمل می‌پوشد، هدف مستقیم پروسه تولید سرمایه‌داری است؛ چرا که آنچه سرمایه بمتابه سرمایه (و لذا سرمایه‌دار بمتابه سرمایه‌دار) مایل به تولید آن است نه یک ارزش مصرف بلاواسطه برای مصرف شخصی است و نه کالایی که ابتدا به پول و سپس در مرحله بعد به ارزش مصرف تبدیل شود. هدف انباشت ثروت، خود-افزایی ارزش، ازدیند ارزش است. بعبارت دیگر، هدف حفظ ارزش قبلی و ایجاد ارزش اضافه است. سرمایه از طریق مبادله با کار به این محصول ویژه پروسه تولید سرمایه‌داری دست مییابد، و به همین دلیل این کار، کار مولد نامیده می‌شود.

کاری که قرار است کالا تولید کند باید کار مفید باشد؛ باید ارزش مصرف تولید کند؛ باید خود را در ارزش مصرف نمایان سازد. از این رو تنها آن کاری که خود را در کالا، یعنی در ارزش مصرف، متجلی می‌کند کاری است که سرمایه با آن مبادله می‌شود. این امری بدیهی است. اما خصلت کنکرت کار، یعنی نفس ارزش مصرف این کار، برای مثال اینکه آیا این کار کار خیاطی است، کفشدوزی است، ریسندگی و بافندگی است و غیره — این آن چیزی نیست که ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل می‌دهد و در سیستم تولید سرمایه‌داری بر کار مهر کار مولد می‌زند. آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه‌دار تشکیل می‌دهد، خصلت فایده‌بخش ویژه آن نیست، همانطور که در خواص معین و مفید محصولات هم نیست که این کار در آنها مادیت مییابد، بلکه آنچه ارزش مصرف ویژه کار را برای سرمایه تشکیل می‌دهد، خصلت کار بعنوان عنصری است که میتواند ارزش مبادله ایجاد کند، یعنی کار مجرد؛ و در واقع آن هم نه از این لحاظ که بیانگر کمیت معینی از کار عام است، بلکه به این جهت که کمیت بیشتری را، در قیاس با آنچه در قیمت آن یعنی در ارزش نیروی کار نهفته است، نمایندگی می‌کند.

برای سرمایه ارزش مصرف نیروی کار دقیقاً همان افزونی مقدار کاری است که انجام می‌دهد بر مقدار کاری که در خود نیروی کار مادیت یافته و لذا برای تولید این نیروی کار لازم است. طبیعتاً، [نیروی کار] این مقدار کار را در همان شکل متعینی عرضه می‌کند که ذاتی آن بمتابه کاری با مورد استفاده خاص است، مثلاً کار ریسندگی، کار بافندگی و غیره. اما این خصلت کنکرت که به آن اجازه می‌دهد تا شکل یک کالا را به خود بگیرد، ارزش مصرف ویژه آن را برای سرمایه تشکیل نمی‌دهد، ارزش مصرف ویژه آن برای سرمایه در کمیت آن بمتابه کار عام و در اختلاف و مابه‌التفاوت مقدار کاری است که این [نیروی کاری] انجام می‌دهد با مقدار کاری که خرج آن شده است.

مقدار معینی پول، مثلاً x از آن رو به سرمایه تبدیل می‌شود که در محصول بصورت $x+h$ ظاهر می‌شود؛ بعبارت دیگر از آن رو که مقدار کاری که در محصول نهفته است از مقدار کاری که در بدو امر در پول موجود بود بیشتر است. و این ناشی از مبادله میان پول با کار است؛ بعبارت دیگر، تنها آن کاری مولد است که هنگامی که با کار مادیت یافته مبادله می‌شود، آن را قادر سازد تا بصورت مقدار بیشتری کار مادیت یافته در آید.

پروسه تولید سرمایه‌داری، بنابراین، صرفاً تولید کالا نیست. پروسه‌ای است که کار بلاعوض جذب می‌کند، که مواد خام و وسایل کار — وسایل تولید — را به ابزار جذب کار بلاعوض بدل می‌سازد.

از آنچه گفته شد نتیجه می‌شود که اطلاق کار مولد به کار، هیچ ربطی به محتوای مشخص و معین کار، به کاربرد ویژه آن و یا ارزش مصرف خاصی که خود را در آن به ظهور میرساند ندارد.

کارهای عیناً از نوع هم، ممکن است مولد باشند، یا غیر مولد. برای مثال، میلتن که در ازاء پنج پوند بیشیت گمشده را نوشت،

ک کارهای عیناً از نوع هم، ممکن است مولد باشند، یا غیر مولد. برای مثال، میلتن که در ازاء پنج پوند بیشیت گمشده را نوشت،

را به پنج پوند فروخت. اما پرولتر ادبی لایبزیگ که تحت فرمان ناشر خود کتاب میسازد و بیرون می‌دهد (مثلاً جمع‌بندی‌های اقتصادی)، یک کارگر مولد است. زیرا محصول او از همان بدو امر تحت شمول سرمایه است و فقط بمنظور افزودن به آن سرمایه بوجود می‌آید. آوازه‌خوانی که ترانه خود را برای جیب خودش بخواند یک کارگر غیر مولد است، اما اگر همان آوازه‌خوان در استخدام صاحب‌کاری باشد و برای پول درآوردن او بخواند، کارگر مولد خواهد بود، زیرا او اینجا سرمایه تولید میکند.

(E) {کار غیر مولد بعنوان کاری که خدمات انجام میدهد. خرید خدمات در شرایط سرمایه‌داری. درک عامیانه از رابطه میان سرمایه و کار بعنوان مبادله خدمات}

اینجا چند مسأله مختلف را باید از هم تمیز داد.

اینکه من برای مثال یک شلوار بخرم یا آنکه پارچه بگیرم و یک خیاط به خانه بیاورم و بابت این خدمت (یعنی بابت کار خیاطی او) به او پولی بپردازم تا پارچه را به شلوار تبدیل کند، برای من، اگر صرفاً قصد تهیه شلوار باشد، کاملاً علی‌السویه است. شلوار را از لباس‌فروشی می‌خرم چون راه دیگر گرانتر تمام می‌شود، و شلواری که دوزنده سرمایه‌دار تولید میکند کاری کمتر می‌برد و لذا ارزانتر از شلواری است که خیاط سفارشی‌دوز برایم بدوزد. اما در هر دو حالت پولی که صرف خرید شلوار شده است نه به سرمایه، بلکه به شلوار تبدیل شده است؛ و در هر دو حالت متضمن این است که من از پول بعنوان ابزار گردش استفاده کنم، یعنی آن را به ارزش مصرف معینی تبدیل نمایم. بنابراین اینجا پول بعنوان سرمایه عمل نمی‌کند، اگرچه در حالت اول با یک کالا تعویض شده است و در حال دوم خود کار را بعنوان یک کالا خریده است. پول اینجا صرفاً بعنوان پول عمل میکند، یا دقیقتر بگوییم، بعنوان ابزار گردش. از سوی دیگر خیاط سفارشی‌دوز (که در خانه‌ام برای من کار میکند) یک کارگر مولد نیست، اگر چه محصول کار او، یعنی شلوار، نصیب من می‌شود و قیمت کار، یعنی پول به او میرسد. ممکن است که مقدار کاری که توسط خیاط سفارشی‌دوز انجام شده است بیش از کاری باشد که در قیمتی که او از من می‌گیرد نهفته است. و این حتی بعید هم نیست. زیرا قیمت کار او بر حسب قیمتی تعیین می‌شود که خیاط مولد می‌گیرد. اما به هر حال، تا آنجا که به من [خریدار] مربوط می‌شود این تفاوتی نمی‌کند. هنگامی که قیمت تعیین شد، این دیگر کاملاً برای من علی‌السویه است که او هشت ساعت کار کند یا ده ساعت. آنچه من در آن ذی‌علاقه‌ام تنها ارزش مصرف، یعنی شلوار، است. و طبیعتاً خریدار به هر نحو که بخواهد شلوار بخرد، مایل است که هر چه کمتر بابت آن بپردازد. به عبارت دیگر، من می‌خواهم تنها قیمت متعارف آن را بپردازم. این یک قلم خرج برای مصرف من است؛ نه یک افزایش، بلکه یک کاهش در پول من است. این به هیچ وجه راهی برای ثروتمند شدن آدم نیست، همانطور که خرج کردن پول برای هر مصرف شخصی دیگر هم راهی برای ثروتمند شدن نیست.

ممکن است کسی از میان علامه‌های [Paul de Kock](#) به من بگوید که اگر شلوار نخرید، درست همانطور که اگر نان نخرید، زنده نمی‌مانید و به طریق اولی صحبتی از ثروتمندتر شدن هم نمیتواند در میان باشد، خرید شلوار به این ترتیب یک وسیله غیر مستقیم، یا حداقل یک شرط، برای ثروتمندتر شدن شخص است — درست همانطور که گردش خون و پروسه تنفس شروط ثروتمندتر شدن شخص هستند. اما نه گردش خون شخص و نه تنفس او بخودی خود او را ثروتمندتر نمی‌کند. برعکس، هر دو منوط به عمل پُرخرج تغذیه هستند؛ اگر این لازم نبود، دیگر هیچ فقیر بخت‌برگشته‌ای هم پیدا نمیشد. به همین ترتیب صرف مبادله مستقیم پول با کار، پول را به سرمایه و یا کار را به کار مولد تبدیل نمی‌کند.

مصرف شخصی، تبدیل شود. بنابراین این پول به سرمایه تبدیل نمیشود. بلکه برعکس، موجودیت خود را به عنوان ارزش مبادله از دست میدهد تا بعنوان ارزش مصرف خرج شود و مصرف گردد. از سوی دیگر [تفاوت] در اینجاست که در این حالت کار تنها بعنوان یک ارزش مصرف، بعنوان خدمتی [سرویسی] که پارچه را به شلوار تبدیل میکند مورد توجه مشتری است، یعنی بعنوان خدمتی که خصلت فایده‌بخش خاص این کار در اختیار فرد میگذارد.

در تمایز با این، خدمتی که همان خیاط هنگامی که در استخدام یک خیاطخانه تجارتي است به کارفرمای سرمایه‌دار خود ارائه میکند ابدأً از بابت این واقعیت نیست که او پارچه را به شلوار تبدیل میکند، بلکه از آن رو است که برای مثال اگر زمان کار ضروری که در یک شلوار مادیت یافته است ۱۲ ساعت باشد مزدی که دوزنده کارگاه میگیرد برابر ۶ ساعت است. خدمتی که او به سرمایه‌دار میکند، در واقع چیزی جز این نیست که ۶ ساعت در ازاء هیچ کار میکند. این واقعیت که این امر به شکل شلواردوزی انجام میشود صرفاً رابطه واقعی را میپوشاند. صاحب خیاطخانه بمجرد اینکه بتواند، خواهد کوشید تا شلوار را مجدداً به پول برگرداند، یعنی به شکلی برگرداند که در آن خصلت معین و مشخص کار خیاطی کلاً ناپدید شده و لذا خدمت ارائه شده، خود را در این نشان میدهد که به جای ۶ ساعت کار که در مبلغ معینی پول بیان میشود، اکنون ۱۲ ساعت کار موجود است که در دو برابر آن مبلغ بیان میشود.

من [بعنوان مشتری] کار خیاطی را برای خدمتی که بعنوان کار خیاطی به من میکند میخرم، تا احتیاج مرا به پوشاک برطرف کند و لذا یکی از نیازهای مرا برآورده سازد. صاحب خیاطخانه کار خیاطی را بعنوان وسیله‌ای برای پول روی پول گذاشتن میخرد. من آن را برای آن میخرم که ارزش مصرف خاصی تولید میکند، خدمات خاصی در اختیار من میگذارد. او آن را به آن جهت میخرد که ارزش مبادله بیشتری از آنچه خرج برداشته است تولید میکند، یعنی صرفاً بعنوان وسیله‌ای برای مبادله کار کمتر با کار بیشتر.

آنجا که مبادله مستقیم پول با کار، بدون آنکه کار باعث ایجاد سرمایه شود، صورت میگیرد، آنجا که کار بنابراین کار مولد نیست، کار بعنوان خدمت، که بطور کلی چیزی جز اسم دیگری برای ارزش مصرف خاص کار نیست خریداری شده، مانند هر کالای دیگر؛ معهذاً، این اصطلاح ویژه‌ای برای ارزش مصرف خاص کار است، آنجا که این کار خدمت خود را نه بصورت یک شیئی، بلکه بصورت یک فعالیت ارائه میکند. خصوصیتی که به هر حال به هیچ وجه آن را از یک ماشین، مثلاً یک ساعت متمایز نمیکند. "میدهم تا کار کنی، کار میکنم تا کار کنی، بده تا کار کنی، میدهم تا بدهی" [۸]، اینها اشکال مختلفی است که میتواند به یکسان برای بیان یک رابطه واحد به کار رود، در عین اینکه در تولید سرمایه‌داری، "میدهم تا کار کنی" رابطه کاملاً ویژه‌ای را میان ارزش مادیتی که داده میشود و فعالیت زنده‌ای که تصاحب میگردد، بیان میکند. لذا از آنجا که در خرید خدمات هیچ رابطه ویژه‌ای میان کار و سرمایه در کار نیست، یعنی یا اساساً چنین رابطه‌ای غایب است و یا کاملاً محو شده است، این طبیعتاً آن شکلی است که بسیار مورد علاقه "سه" Say، باستیا Bastiat و اعوان و انصار آنها در توصیف رابطه میان سرمایه و کار است.

این سؤال که لرزش این خدمات چگونه تنظیم میشود و چطور خود این لرزش توسط قوانین حاکم بر مزد تعیین میگردد، هیچ ربطی به تحقیق در خصوص رابطه‌ای که اینجا مورد بررسی ماست ندارد و متعلق به فصل مربوط به مزد است. چنین نتیجه میشود که صرف مبادله پول با کار، کار را کار مولد نمیکند، و از سوی دیگر این که محتوای این کار هم تغییری در این قضیه بوجود نمی‌آورد.

خدماتی که میخرد ممکن است ضروری باشد یا نباشد - مثلاً خدمات یک طبیب، یا یک کشیش، درست همانطور که ممکن است نان بخرد یا شراب. بعنوان خریدار - یعنی نماینده پول در مواجهه با کالا - کارگر مطلقاً از همان مقوله‌ای است که سرمایه‌دار هنگامی که او صرفاً بعنوان خریدار ظاهر میشود، یعنی هنگامی که معامله چیزی بیشتر از تغییر شکل پول به کالا در بر ندارد. این که قیمت این خدمات چگونه تعیین میشود و چه رابطه‌ای با خود مزد دارد، این که تا چه حد این قیمت بر طبق قوانین مزد تعیین میشود یا نمیشود، مسائلی است که باید در مبحث مزد بررسی شود و کاملاً به بررسی فعلی ما نامربوط است.

پس اگر صرف مبادله پول با کار، کار را به کارمولد تبدیل نمیکند، یا بعبارت دیگر، پول را به سرمایه تبدیل نمیکند، همانطور هم محتوای خصلت کنکرت کار، کاربرد خاص کار، در وهله اول بی تأثیر به نظر میرسد - همانطور که دیدیم، همان کار همان کارگر خیاط در یک حالت مولد است و در حالت دیگر غیر مولد.

خدمات یا ارزش مصرفی معینی، که حاصل شکل معینی از فعالیت یا کار هستند، در کالا متجسم میشوند؛ برخی دیگر، برعکس، هیچ اثر قابل لمس، که جدا از خود افراد انجام دهنده کار موجودیت داشته باشد، از خود به جای نمیگذارند؛ به عبارت دیگر حاصل اینها یک کالای قابل فروش نیست. برای مثال، خدمتی که یک خواننده به من عرضه میکند، نیازهای زیبایی‌شناسانه مرا ارضا میکند؛ اما آنچه من از آن لذت میبرم، فعالیتی است که از خود خواننده تفکیک پذیر نیست و بمجرد اینکه کار او، یعنی خواندنش، تمام شود، لذت من هم تمام میشود. من از خود فعالیت - طنین آن در گوشم - لذت میبرم. ممکن است این خدمات، مانند هر کالای دیگری که میخرم، ضروری باشد و یا صرفاً ضروری تصور شود - مثلاً خدمات یک سرباز یا یک طبیب یا وکیل دعاوی؛ یا اینکه ممکن است خدماتی باشد که مایه خوشنودی من میشود. اما به هر حال این هیچ تغییری در خصلت اقتصادی آن بوجود نمیآورد. اگر آدم سالمی باشم و بی نیاز از طبیب، یا آنقدر شانس داشته باشم که سر و کارم با هیچ محکمه‌ای نیفتاده باشد، آنگاه همانقدر که از طاعون میگریزم از پول دادن بابت طبیب و خدمات حقوقی هم اجتناب میکنم.

خدمات ممکن است تحمیلی هم باشد - مثل خدمات مقامات دولتی و غیره.

اگر من خدمات یک معلم را نه برای رشد ذهنیم، بلکه برای کسب مهارتی که بتوانم با آن پولی درآورم، بخرم - یا اگر کس دیگری خدمت این معلم را برای من بخرد - و اگر من واقعاً چیزی بیاموزم (که بخودی خود کاملاً مستقل از آن مبلغی است که بابت این خدمت پرداخت میشود)، آنگاه هزینه این تعلیم، درست مانند هزینه معیشت و بقاء من، جزئی از هزینه تولید نیروی کار من محسوب میشود. اما کاربرد خاص این خدمات هیچ چیز را در رابطه اقتصادی تغییر نمیدهد. این رابطه‌ای نیست که من در آن پول را به سرمایه تبدیل کنم، یا عرضه کننده این خدمات، یعنی معلم، مرا به سرمایه‌دار خود، ارباب خود، بدل سازد. ایضاً، این که طبیب بتواند مرا درمان کند، معلم موفق شود چیزی به من بیاموزد، یا وکیل دعاوی شکایت مرا در محکمه به کرسی بنشانند، هم هیچ تأثیری در خصلت اقتصادی این رابطه ندارد. پولی که پرداخت شده برای انجام نفس خدمات بوده است و لذا، بنا بر ماهیت مسأله، نتیجه نمیتواند از جانب کسانی که این خدمات را ارائه میکنند تضمین شود. بخش بزرگی از خدمات به قلمرو هزینه مصرف کالاها تعلق دارند، مانند خدمات آشپز، خدمتکار و غیره.

درست مثل همه کالاهای دیگر که میخرم تا مصرف کنم، این خصلت همه کارهای غیر مولد است که تحت فرمان من هستند - اما فقط به همان میزان که من در این موارد، کارگران مولد را استثمار میکنم. از میان تمام افراد، بنابراین، کارگر مولد کمترین حد

خدمات اجباری میشود (دولت، مالیاتها).

خود کارگران مولد ممکن است در رابطه با من، کارگر غیر مولد باشند. مثلاً، اگر من خانه‌ام را بدهم تا از نو گچکاری کنند، و کچکارها کارگران مزدبگیری باشند که برای استادکاری که با من قرارداد میبندد کار میکنند، آنگاه برای من این وضع فرقی با حالتی که خانه‌ام را کچکاری شده خریده باشم ندارد، گویی که من پول را خرج کالایی برای مصرف شخصیم کرده‌ام. اما برای استادکار که این کارگران را به کار می‌گمارد، اینها کارگران مولد هستند، زیرا برای او ارزش اضافه تولید میکنند.



این که از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری کارگری که کالای قابل فروش تولید میکند اما صرفاً به همان اندازه که معادل با نیروی کار خودش است و لذا برای سرمایه‌دار ارزش اضافه تولید نمیکند، چه بسیار نامولّد است — در بخشهایی از نوشته‌های [ریکاردو](#) مشهود است که می‌گوید نفس وجود این آدمها مایه دردسر است [۹]. این تئوری و پراتیک سرمایه است.

"هم تئوری مربوط به سرمایه، و هم عمل متوقف کردن کار در آن نقطه‌ای که بتواند علاوه بر معاش کارگر سودی هم برای سرمایه تولید کند، با قوانین طبیعی که تنظیم کننده تولیدند متناقض بنظر میرسند". (توماس هاجسکین [Thomas Hodgskin](#)، [اقتصاد سیاسی به زبان ساده](#)، لندن، ۱۸۲۷، صفحه ۲۳۸)



دیدیم که: پروسه تولید نه تنها پروسه تولید کالا، بلکه پروسه تولید ارزش اضافه، جذب کار اضافه و لذا پروسه تولید سرمایه است. اولین عمل فرمال مبادله بین پول و کار یا سرمایه و کار تنها بصورت [یالقهوه](#) به معنای تصاحب کار زنده یک فرد دیگر توسط کار مادیت یافته است. پروسه عملی تصاحب، تنها در پروسه عملی تولید به وقوع می‌پیوندد، که داد و ستد فرمال اول، مرحله قبلی آن محسوب میشود — مرحله‌ای که در آن سرمایه‌دار و کارگر صرفاً [بمثابه صاحبان کالا](#)، [بمثابه خریدار و فروشنده](#)، با هم روبرو میشوند. به همین دلیل اقتصاددانان عامی — نظیر [باستیا](#) — از این داد و ستد فرمال اولیه فراتر نمیروند، تا درست با همین کلک از پرداختن به این رابطه خاص سرمایه‌دارانه طفره بروند. این تمایز [بین دو مرحله فوق] بطرز چشمگیری در مبادله پول با کار غیر مولد آشکار میشود. اینجا پول و کار صرفاً بعنوان کالا با هم مبادله میشوند. بطوری که این مبادله بجای اینکه شکل دهنده سرمایه باشد، [خرج کردن درآمد](#) است.

(F) {کار صنعتگران و دهقانان در جامعه سرمایه‌داری}

با این اوصاف موقعیت صنعتگران مستقل یا دهقانانی که کارگر استخدام نمیکنند و بنابراین بمنزله سرمایه‌دار تولید نمیکنند از چه قرار است؟ یا مسأله به این نحو است که همان طور که در مورد دهقانان صادق است < برخلاف مثلاً باغبانی که به خانه من سر

کالا، و نه فروشنده کار، با من مواجه میشوند، و لذا این رابطه هیچ ارتباطی با مبادله کار و سرمایه ندارد؛ لذا همچنین این امر ربطی به تمایز میان کار مولد و غیر مولد هم پیدا نمیکند، که کاملاً به این امر بستگی دارد که آیا کار با پول مبادله شده است یا با پولی که سرمایه است به شکل پول. بنابراین آنان نه به جرگه کارگران مولد تعلق دارند و نه به کارگران غیر مولد، هر چند که هر دو تولید کننده کالا هستند. اما تولید آنها در زمره شیوه تولید سرمایه‌داری قرار نمیگیرد.

این امکان وجود دارد که این تولید کنندگان، که با وسایل تولید متعلق به خودشان کار میکنند، نه تنها نیروی کار خود را بازتولید، بلکه ارزش اضافه هم تولید کنند، در حالی که موقعیتشان آنها را قادر میسازد تمام یا بخشی از کار اضافه خود را تصاحب کنند ([نه الزاماً تماماً] زیرا بخشی از آن بصورت مالیات و غیره از آنها گرفته میشود). و اینجا ما با ویژگی غیر متعارفی روبرو میشویم که خصلت بارز جامعه‌ای است که در آن یک شیوه معین تولید غلبه دارد، حتی اگر تمام روابط تولید تحت تابعیت آن در نیامده باشند. برای مثال در جامعه فئودالی (که به بهترین وجه در انگلستان میتواند مشاهده شود زیرا سیستم فئودالیسم بطور حاضر و آماده از **نُماندی** به انگلستان آمد و شکل آن به آنچه که از جهات بسیار یک بنیاد اجتماعی متفاوت بود تحمیل شد)، روابطی که بسیار با طبیعت فئودالیسم فاصله داشتند از شکل فئودالی برخوردار شدند؛ مثلاً روابط پولی ساده که در آن هیچ نشانی از روابط خدمات شخصی متقابل از نوع رابطه ارباب و رعیت وجود نداشت. این بعنوان نمونه یک تصور واهی است که دهقان خرده‌پا در 'ملک اربابی' (fief) زمین خودش را داشته باشد.

در شیوه تولید سرمایه‌داری هم دقیقاً به همین صورت است. دهقان یا صنعتگر مستقل به دو شخصیت جداگانه تجزیه میشود [10]. بعنوان مالک وسایل تولید، او یک سرمایه‌دار است؛ بعنوان کسی که کار میکند، او کارگر مزدبگیر خودش است. بعنوان سرمایه‌دار بنابراین به خودش مزد میپردازد و سود خودش را به حساب سرمایه‌اش میگذارد. عبارت دیگر او خودش را بعنوان کارگر مزدی استثمار میکند و خراجی را که کارگر به سرمایه بدهکار است، بصورت ارزش اضافه به خودش میپردازد. شاید او مبلغ ثالثی هم به خودش بعنوان مالک زمین بپردازد (اجاره)، درست به همان صورت که سرمایه‌دار صنعتی، همانطور که پایین‌تر خواهیم دید، هنگامی که با سرمایه خودش کار میکند به خودش بهره میپردازد، و این را چیزی محسوب میکند که به خودش بدهکار است - به خودش نه بعنوان سرمایه‌دار صنعتی، بلکه صاف و ساده همچون سرمایه‌دار.

خصلت اجتماعی معین و مشخص وسایل تولید در تولید سرمایه‌داری - که مبین یک رابطه تولیدی خاص است - چنان با وجود مادی این وسایل تولید همچون وسایل تولید در هم آمیخته، و در شیوه تفکر جامعه بورژوازی چنان این دو از هم غیر قابل تفکیک هستند، که همان معین شدگی (معین شدگی در بست و بی‌استثناء) حتی آنجا هم که رابطه در تناقض مستقیم با آن است، مفروض گرفته میشود. ابزار تولید فقط به درجه‌ای به سرمایه بدل میشود که از کارگر جدا شده و بمتابه قدرتی مستقل با کارگر مواجه شود. اما در حالت تولید کننده مورد بحث - کارگر - صاحب و مالک وسایل تولید خویش است. بنابراین این وسایل سرمایه نیستند، همانطور که در رابطه با آنها او کارگر مزدی نیست. معزاً به این وسایل بعنوان سرمایه مینگرند و خود او هم دو تکه میشود، بنحوی که او بعنوان سرمایه‌دار، خودش را بعنوان کارگر مزدبگیر استخدام میکند.

در حقیقت این نحوه نگرش، هر قدر هم که در نگاه اول غیر منطقی به نظر برسد، با این وجود تا این حد صحیح است که در این حالت تولید کننده فی‌الواقع ارزش اضافه خودش را تولید میکند - با این فرض که کالای خود را به ارزشی که دارد بفروشد، >به

تصاحب نمیشود، را نه مدیون کار کردنش — که او را از این لحاظ از کارگران دیگر متمایز نمیکند — بلکه مدیون مالکیتش بر وسایل تولید است. بنابراین صرفاً از طریق مالکیتش بر این وسایل تولید است که او ارزش اضافه خودش را صاحب میشود، و به این ترتیب بعنوان کارگر مزدبگیر به خودش رابطه سرمایه‌دار خویش بودن را حمل میکند.

در این جامعه جدایی رابطهٔ نُرمال بنظر میرسد. بنابراین آنجا که جدایی در واقعیت امر صدق نمیکند، از پیش فرض گرفته میشود، و همانطور که نشان داده شد، بدرستی هم فرض گرفته میشود؛ چرا که (در تمایز با مثلاً اوضاع رم باستان، یا نروژ یا شمال غربی ایالات متحده) در این جامعه یگانگی تصادفی بنظر میرسد و جدایی نُرمال؛ و نتیجتاً حتی آنجا که کسی کارکردهای جداگانه را یکی میکند، باز هم جدایی آن رابطه‌ای است که بر دوام میماند. اینجا این واقعیت بطرز چشمگیری آشکار میشود که سرمایه‌دار همچون سرمایه‌دار صرفاً کارکردی [فونکسیون] از سرمایه و کارگر کارکردی از نیروی کار است. زیرا این هم یک قانون است که توسعهٔ اقتصادی فونکسیون‌ها را بین افراد مختلف توزیع میکند؛ و صنعتگر یا دهقانی که با وسایل تولید خودش کار میکند بتدریج یا به سرمایه‌دار کوچکی تبدیل میشود که کار دیگران را استثمار میکند و یا خود وسایل تولیدش را از دست میدهد و به کارگر مزدبگیر تبدیل میشود. > حالت دوم ممکن است در وهلهٔ اول بنحوی اتفاق بیفتد که شخص مالک اسمی وسایل تولید خود باقی بماند، مانند مواردی که دارایی به گرو گذاشته شده است، رهن. > این گرایش موجود در آن نوع جامعه‌ای است که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری غلبه دارد.

(G) {تعریف تکمیلی از کار مولد بعنوان کاری که در ثروت مادی تحقق مییابد}

بنابراین، در بررسی روابط اساسی تولید سرمایه‌داری میتوان چنین فرض کرد که کل دنیای کالاها، تمام عرصه‌های تولید مادی — تولید ثروت مادی — (بطور فُرمال و یا واقعی) تحت تابعیت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری درآمده است > زیرا این آن چیزی است که کمابیش کاملاً دارد اتفاق میافتد؛ که هدف اصلی است و تنها در صورت تحقق آن قدرت مولد کار به بیشترین درجه انکشاف خواهد یافت. > بر این مبنا — که حد نهایی {این پروسه} را بیان میکند و لذا مداوماً به تبیین هر چه دقیقتری از واقعیت نزدیک میشود — تمام کارگرانی که به تولید کالا مشغولند کارگر مزدبگیر هستند، و وسایل تولید در تمام این عرصه‌ها بمنزله سرمایه در مقابل آنها قرار میگیرد. پس میتوان گفت که این یک خصلت مشخصهٔ کارگران مولد یعنی کارگرانی که سرمایه تولید میکنند است که کار آنها خود را در کالا متجسم میکند، در ثروت مادی. و لذا کار مولد، همراه با خصلت تعیین کننده‌اش — که ابدأ محتوای کار را به حساب نمیآورد و کاملاً از این محتوا مستقل است — از یک تعریف ثانوی، متفاوت و فرعی برخوردار میشود.

(H) {بروزات سرمایه‌داری در عرصه تولید غیر مادی}

تولید غیر مادی، حتی هنگامی که صرفاً برای مبادله انجام میشود، یعنی هنگامی که کالا تولید میکند، میتواند بر دو نوع باشد. ۱ (از آن کالا یا ارزش مصرفی حاصل میشود، که شکلی متفاوت و مستقل از تولید کننده و مصرف کننده به خود میگیرد؛ این کالاها بنابراین میتوانند در فاصله بین تولید و مصرف موجودیت داشته باشند و در این فاصله بعنوان کالاهای قابل فروش به گردش بیفتند، نظیر کتاب، تابلوهای نقاشی و در یک کلام تمام محصولات کار هنری که از اجرای هنری خود هنرمند متمایزند. اینجا تولید سرمایه‌داری تنها در حد محدودی میتواند عمل کند؛ برای نمونه مانند هنگامی که مؤلف یک اثر مشترک — مثلاً یک دائرةالمعارف

میکنند - رابطه‌ای که هیچ ربطی به شیوه تولید سرمایه‌داری به معنی اخص کلمه ندارد و حتی از لحاظ صوری هنوز تحت سیطره آن در نیامده است. این واقعیت هم که دقیقاً در همین آشکال سنتی است که استعمار کار در بالاترین حد خود قرار دارد، به هیچ وجه تغییری در این قضیه نمیدهد.

۲ (آنچه تولید میشود نمیتواند از عمل تولید کردن تفکیک شود، مثل موارد نظیر تمام بازیگران، نقال‌ها، هنرپیشه‌ها، معلمین، پزشکان، کشیشان و غیره. اینجا هم شیوه تولید سرمایه‌داری صرفاً در قلمرو کوچکی مشاهده میشود، و بخاطر ماهیت این موارد، فقط در عرصه‌های معدودی میتواند به کار برود. مثلاً معلمین، در مؤسسات آموزشی ممکن است صرفاً کارگرانی مزدبگیر در خدمت صاحب امتیاز مؤسسه باشند؛ از این نوع کارخانه‌های تعلیم و تربیت در انگلستان فراوان است. اگر چه در رابطه با شاگردان، معلمان کارگران مولد نیستند، در رابطه با کارفرمای خود کارگران مولد اند. صاحبکار سرمایه‌اش را با نیروی کار آنان مبادله میکند و خود از طریق این پروسه ثروت میاندوزد. در مورد بنگاههایی نظیر تئاترها و نمایش‌خانه‌ها و غیره هم وضع به همین صورت است. در چنین مواردی رابطه هنرپیشه با تماشاگران رابطه یک هنرمند است، اما در قبال کارفرمای خود او یک کارگر مولد است. [به هر حال] تمام این جلوه‌های تولید سرمایه‌داری در این عرصه، در قیاس با کلیت تولید چنان ناچیزند که میتوان کلاً از همه‌شان صرف‌نظر کرد.

(I) {مسئله کار مولد از نقطه نظر کل پروسه تولید مادی}

با توسعه شیوه تولید مشخصاً سرمایه‌داری، که در آن کارگران متعدد با همدیگر در تولید کالای واحدی کار میکنند، رابطه مستقیمی که کار آنها با شیئی تولید شده پیدا میکند، طبعاً بسیار متنوع است. برای مثال کارگران غیر ماهر در کارخانه‌ای که قبلاً به آن اشاره کردیم مستقیماً هیچ نقشی در کار بر روی مواد خام ندارند. آن کارگرانی هم که وظیفه نظارت را بر کسانی دارند که مستقیماً روی مواد خام کار میکنند، خود یک پله از این [پروسه] دورترند؛ مهندس قسمت هم به سهم خود رابطه دیگری دارد و عمدتاً کار فکری میکند، و قس علیهذا. اما کلیت این کارگران که صاحب نیروی کار با ارزشهای متفاوت هستند (هر چند همه کارکنان از سطحی کمابیش یکسان برخوردارند) محصول را تولید میکنند، محصولی که صاف و ساده بعنوان نتیجه پروسه کار در یک کالا یا محصول مادی متجلی میشود؛ و همه با هم، بعنوان یک کارگاه، ماشین زنده تولید این محصولات اند - درست همانطور که، اگر پروسه تولید را در کلیت آن در نظر بگیریم، آنها کار خود را با سرمایه مبادله و پول سرمایه‌دار را بصورت سرمایه باز تولید میکنند، عبارت دیگر، همچون ارزشی که ارزش اضافه تولید میکند، بصورت ارزش خود-افزا.

این برابری یک خصلت مشخصه شیوه تولید سرمایه‌داری است که انواع مختلف کار را، و لذا همچنین کار فکری و یدی - یا انواعی از کار را که در آن یکی از این دو جنبه ثقل بیشتری دارد - از همدیگر تفکیک و در میان آدمهای مختلف تقسیم میکند. اما این مانع از آن نیست که محصول مادی کماکان محصول مشترک این اشخاص باشد، یا محصول مشترک آنها که در ثروت مادی تجسم یافته است؛ درست همانطور که از جانب دیگر مانع یا تغییری در رابطه تک تک این افراد با سرمایه ایجاد نمیکند، که در آن این اشخاص کارگران مزدبگیر و به معنای بارز کلمه کارگران مولد هستند. کلیه این اشخاص، نه تنها مستقیماً در تولید ثروت مادی دخیل هستند، بلکه کار خود را مستقیماً با پول بمتابسه سرمایه مبادله میکنند، و نتیجتاً بطور مستقیم، علاوه بر مزدشان ارزش اضافه‌ای برای سرمایه‌دار تولید میکنند. کار آنها شامل کار پرداخت شده بعلاوه کار اضافه پرداخت نشده [کار بلاعوض] است.

(J) {صنعت حمل و نقل بعنوان یک شاخه تولید مادی. کار مولد در صنعت حمل و نقل}

علاوه بر صنایع استخراجی، کشاورزی و مانوفاکتور، عرصه چهارمی هم از تولید مادی وجود دارد که آن هم مراحل مختلف صنعت دستی، مانوفاکتور و صنعت ماشینی را طی میکند. این صنعت، صنعت حمل و نقل است، که مردم یا کالاها را جابجا میکند. رابطه کارمولد کارگر مزدی با سرمایه در اینجا هم درست مانند عرصه‌های دیگر تولید مادی است. علاوه، اینجا یک تغییر مادی در موضوع کار رخ میدهد - یک تغییر مکانی، یک تغییر جا. در مورد حمل و نقل مردم، این امر صرفاً صورت خدماتی را به خود میگیرد که توسط کسی که کار را عهده‌دار شده در اختیار آنها قرار داده شده است. اما رابطه میان خریدار و فروشنده این خدمات هیچ ربطی به رابطه کار مولد با سرمایه ندارد، همانطور که رابطه میان خریدار و فروشنده نخ.

اما از سوی دیگر اگر این پروسه را در رابطه با کالاها در نظر بگیریم، در این حالت یقیناً در پروسه کار تغییری در موضوع کار، یعنی کالا، رخ میدهد. وجود مکانی آن تغییر داده میشود و همراه آن تغییری در ارزش مصرف آن صورت میگیرد، چرا که این ارزش مصرف تغییر جا داده است. به همان نسبتی که این تغییر در ارزش مصرف متضمن انجام کار است، ارزش مبادله آن هم افزایش مییابد - کاری که مقدار آن بعضاً توسط استهلاک سرمایه ثابت، یعنی کل کار مادیت یافته‌ای که در تولید کالا صرف شده است، و بعضاً توسط کمیت کار زنده، تعیین میشود، درست مانند پروسه افزایش ارزش همه کالای دیگر.

وقتی کالا به مقصد رسیده باشد، تغییری که در ارزش مصرف آن رخ داده بود ناپدید شده است و حالا دیگر تنها در ارزش مبادله بالاتر آن، در قیمت بیشتر آن، نمودار میشود. و اگر چه در این حالت کاری که واقعاً انجام شده هیچ نشانی از خود در ارزش مصرف به جا نگذاشته، اما با این وجود در ارزش مبادله این محصول مادی متحقق شده است؛ و لذا در این شاخه صنعت هم، مانند همه عرصه‌های دیگر تولید مادی، این حکم صادق است که کار خود را در کالا متجسم و ادغام میکند، حتی اگر هیچ ردّ مشهودی از خود در ارزش مصرف آن کالا بر جای نگذاشته باشد.



اینجا تنها به سرمایه مولد، یعنی سرمایه‌ای که در پروسه مستقیم تولید به کار گرفته میشود، پرداخته‌ایم، بعداً به سرمایه در پروسه گردش میرسیم. و تنها پس از آن، با در نظر داشتن شکل خاصی که سرمایه بصورت سرمایه تجاری به خود میگیرد، میتوان به این سؤال پاسخ داد که تا چه حد کارگرانی که توسط این نوع سرمایه به کار گرفته میشوند مولد یا غیر مولدند. [11]

زیرنویسها و توضیحات

[*] در ترجمه بسوی سوسیالیسم به جای این جمله آمده است: "جنایتکار جنایت تولید میکند"؛ بجای criminal جنایتکار و بجای crime جنایت گذاشته شده است. این صحیح نیست و بخصوص آن گسترده‌گی که در مثالهای مارکس مورد نظر است را هم نمیرساند. crime یعنی جرم، هر عمل خلاف قانونی که در قانون جزا برای آن کیفر تعیین شده باشد. فروختن سیگار قاچاق، حسابسازی و در رفتن از زیر مالیات و جیب‌بری هم جرم (crime) است ولی در هیچ جا کسانی که به این کارها اشتغال دارند "جنایتکار" خوانده نمیشوند. مطابق تعاریف حقوقی سابق ایران، که از حقوق فرانسه اقتباس شده بود، جرم به سه دسته اصلی تقسیم میشد و رسیدگی به آنها هم به دادگاههای خاص خودشان اختصاص داشت: جنایت، جُنحه و خلاف. کارهای خلاف قانونی که قانون برای آنها مجازاتی در نظر نگرفته است "مُنهیات" نام داشتند.

در مثالهای مارکس که در ادامه همین بخش میآید ملاحظه میکنید که منظور او همه نوع جرم است - از کلاهبرداری و جعل گرفته تا تجاوز و آدمکشی. criminal هم مجرمی نیست که ناخواسته یا یک بار مرتکب جرمی بشود، بلکه کسی است که عمداً و مستمراً به جنایتکاری، بزهکاری و یا خلافتکاری مشغول است، در این متن به جای آن "تیهکار" به کار برده‌ایم که همه این نکات را در بر میگیرد. -آرشو عمومی.

۱۱۱ منظور مارکس اینجا بخش "قرار گرفتن صوری و واقعی کار تحت حیطه شمول سرمایه. شکلهای انتقالی" است. (Formal "and Real Subsumption of Labour under Capital. Transitional Forms" دستنوشته‌ها، دفتر ۲۱ صفحات ۱۶-۱۳۰۶) که بلافاصله قبل از بخش "بارآوری سرمایه، کار مولد و غیر مولد" قرار دارد. در خصوص واقع شدن صوری و واقعی کار تحت شمول سرمایه رجوع کنید به سرمایه، جلد اول صفحات ۱۰-۵۰۹ و ۳۷-۷۳۶. ب.س.

۱۱۲ در "سهمی در نقد اقتصاد سیاسی" (۱۸۵۹)، مارکس نشان داده بود که در جامعه بورژوازی رمزآمیز شدن روابط اجتماعی بطرز برجسته‌ای خود را در مورد پول به نمایش میگذارد. تبلور ثروت بصورت فیتیش (شیئی با خواص فوق طبیعی) در فلزات گرانبها یک خصلت شاخص تولید بورژوازی است. مارکس پروسه فیتیشیزه شدن روابط اجتماعی بورژوازی را در دفتر ۱۵، صفحات ۹۹-۸۹۱ و ۱۹-۹۱۰ دستنویس تحلیل میکند. ب.س.

۱۱۳ مارکس در جلد اول سرمایه مینویسد: "علم به بیان کلی هیچ خرجی برای سرمایه ندارد، اما او به هر حال از آن بهره‌برداری میکند. علم دیگران، درست مانند کار دیگران، ضمیمه سرمایه میشود. تصاحب سرمایه‌دارانه علم یا ثروت مادی با تصاحب شخصی آن بسیار متفاوت است. دکتر "یور" خود از جهل عظیم کارخانه‌داران عزیزش که ماشین‌آلات را به کار می‌برند بی آنکه چیزی راجع به علم مکانیک بدانند ابزار انزجار میکند". (مارکس، سرمایه، جلد اول، چاپ لندن، صفحه ۸۷-۲۸۶، پاورقی ۲)

۱۱۴ مارکس از حرف یونانی Δ (دلتا) که در ریاضیات علامت "مقدار تغییر یا افزایش" است به عنوان نشانه‌ای برای ارزش اضافه استفاده میکند. پایین‌تر در همین متن او حرف h را به همین معنی به کار میبرد. -زیرنویس پروگرس. حرف یونانی η (H η) هم از قدیم علامت الاستیسیته (مقدار کش آمدن) بوده است و η ای کوچک η در خط لاتین مدرن جایش را به h داده است. در اقتصاد جدید هم η علامت **الاستیسیته** است. -توضیح آرشو عمومی.

۱۱۵ اینجا و نیز قدری پایین‌تر مارکس حرف x را برای نشان دادن مقدار ارزش اضافه به کار میبرد. **۱۱۶** منظور مارکس بخش "مبادله با کار، پروسه کار، تولید ارزش اضافه" است. (دفتر ۱، صفحات ۵۳-۱۵ دستنوشته) که در آن زیر بخشی تحت عنوان "وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش اضافه (پروسه تولید سرمایه‌داری)" وجود دارد.

۱۱۷ مارکس اینجا به زیربخشهای "ارزش نیروی کار، حداقل دستمزدها یا متوسط دستمزدها" (دفتر ۱، صفحات ۲۵-۲۱) و "مبادله بین پول و نیروی کار" (همانجا صفحات ۲۴-۲۵) اشاره میکند. مارکس در دفتر ۲۱ صفحات ۱۴-۱۳۱۲ دستنوشته‌ها به مسأله "قیمت کار" میپردازد.

۱۱۸ این چهار فرمول قرارداد و معامله در قانون رم است Do ut facias, facio ut facias, facio ut des, do ut des به انگلیسی: I give, that you may do; I do, that you may do; I do, that you may give; I give, that you may give

۱۱۹ منظور مارکس فصل ۲۶ ("درباره درآمد خالص و ناخالص") در کتاب **اصول اقتصاد سیاسی** ریکاردو است.

[110] در بنگاه‌های کوچک ... صاحب‌کار غالباً کارگر خودش است. " (استورش، Heinrich Storch درس اقتصاد سیاسی، چاپ پترزبورگ، ص ۲۴۲)

[111] نگاه کنید به "سرمانه" [جلد دوم، فصل ششم](#)، و [جلد سوم، فصل ۱۷](#).

بازنویسی با پاره‌ای تغییرات از روی [بسوی سوسالیسم دوره دوم شماره ۲](#) صفحات ۲۳۳ تا ۲۵۸. [مقدمه مترجم فارسی، به این نوشته مارکس](#) در همین شماره بسوی سوسالیسم منتشر شده است. میتوانید قرائت این متن و مقدمه مترجم را یکجا، بصورت یک فایل [MP3](#) با استفاده از همین لینک پیاده کنید.